

مقدم

دو هفته، یک نگاه

۱ حمل ۱۳۹۳ هجری خورشیدی، ۲۱ مارچ ۲۰۱۴ میلادی

شماره چهاردهم



سال نو،

چالشهای کهنه

بهرام آمو نیایی

افغانستان در سال ۱۳۹۳ هجری خورشیدی گواه برگزاری انتخابات ریاست جمهوری

و پایان ماموریت جنگی ناتو خواهد بود؛ دو رویدادی که مهم خوانده میشود و

چگونگی انجام آن به شدت روی آینده کشور تاثیر خواهد گذاشت. اما گذشته از

اینها، افغانستان ۱۳۹۳ همچنان با چالشها و مشکلاتی گلاویز خواهد بود که از گذشته

برایش میراث مانده و تازه نیست: ...

صفحه ۶

رئیس جمهور کرزی: طالبان خواستار

مذاکره با دولت هستند

رئیس جمهور کرزی در مراسم آغاز سال جدید آموزشی در این کشور گفت: "طالبان با ما تماس می گیرند و می خواهند که مذاکره کنند". او با تاکید به اینکه صلح در افغانستان آمدنی است، گفت: "اکنون افراد گروه طالبان پاکستان با مقامات این کشور در حال گفت و گو است و صلح در این کشور خواهد آمد. زیرا رهبران پاکستان توان ادامه این حالت را در کشورشان ندارند." آقای رئیس جمهور کرزی تلویحاً گروه طالبان را دست پرورده‌ی پاکستان خواند و گفت: "خود کرده" را درمان نیست. ولی ما به پاکستان پیشنهاد می کنیم که خواهان همکاری هستیم و می خواهیم در درمان این "خود کرده" کمک کنیم.

رئیس جمهوری افغانستان با اشاره به حمله طالبان به هتل سرینا که در آن نه غیر نظامی به شمول زنان و کودکان کشته شدند، گفت که "سازمان های استخبارات جهانی این مهاجمان را به کابل فرستاده بود". او از مردم افغانستان خواست که در انتخابات ریاست جمهوری این کشور که قرار است ۱۶ حمل امسال برگزار شود، شرکت کنند و رئیس جمهور آینده خود را انتخاب کنند. رئیس جمهور کرزی تاکید کرد که حکومت آینده افغانستان به مراتب بهتر از حکومت کنونی خواهد بود، زیرا با تغییر رئیس جمهور نیروی جدید وارد بدنه نظام شده و رای مردم نیز به حکومت مشروعیت می دهد. او افزود که ده سال قبل خیلی از ساختارهای کنونی در این کشور وجود نداشت و زمینه رشد و توسعه افغانستان اکنون با توجه به این زیرساخت ها بیشتر فراهم شده است. رئیس جمهور کرزی با ابراز خوشحالی از روند رو به رشد آموزش در این کشور گفت که علاقه فرزندان افغانستان به این امر باعث شده که این کشور دیگر شکست ناپذیر شود؛ ده سال پیش اولین تصویری که از افغانستان داشتیم رفتن کودکان به مکتب بود و اکنون می بینیم میلیونها نفر به مکتب می روند، خوشحالم و این قوت مردم افغانستان است."

رئیس جمهور کرزی جوانان افغانستان را به "موشک های قاره پیم" تشبیه کرد که به سرعت و قدرت در حال حرکت هستند و گفت: "رنگ پریدگی گذشته می ما به دلیل نبود آموزش در گذشته و پررنگی رخسار امروز ما نیز به دلیل توسعه آموزش در کشور است."

عبدالمالک آزاد

بررسی شتاب زده از جنبش تجددخواهی

در افغانستان

(از نیمه دوم قرن ۱۹ تا امروز)

مجاهدین در تلک سی. آی. ای

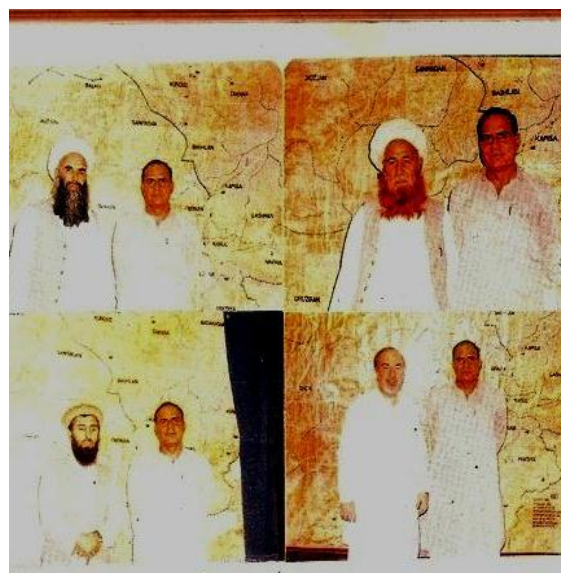
و آی. اس. آی

بخش هشتم

عبدالرسول سیاف (عبدرب الرسول سیاف کنونی) آخرین فرد از بنیانگذاران اسلام سیاسی در افغانستان بود که بعد از تهاجم قوت های جنگی ارتش سرخ و رهایی از بلاک دوم پلچرخ، به پاکستان رفت. دیگران پیش از او رفته بودند. نگارنده که در آنوقت در بلاک چهارم پلچرخ و بعد از ششم جدی ۱۳۵۸ برای ده دوازده روز، در بلاک دوم آن زندان به سر می بردم، آقای سیاف را نه زندانی، بلکه به حیث یک ناظر بر زندانیان دیگر فکر می کردم. تا کنون که مدت ۳۵ سال از آن ایام می گذرد، این مشکل برایم حل نگردیده که چرا و چگونه ایشان زنده از زندان برآمد؟ ولی جوانی، ریک کش، متعلم صنف ۱۰، غریبکار، نانوا و... که بدست اداره ی اگسا و کام افتاد، راهی پولیگون ها گردیدند؟ طرفه تر از همه اینکه در دوران آوارگی در پشاور می گفتند که اعضای خانواده و بازماندگان حفیظ الله امین هم زیر حمایت او زندگی می کند؟! آنچنانکه بنیانگذاران اسلام سیاسی که خواهان تجددگرایی دینی در افغانستان بودند، در جریان...

صفحه ۷

شماری از رهبران جهادی همراه با دگروال یوسف، رئیس شعبه افغانستان آی. اس. آی در زمان جنگ آمریکا و شوروی در کشور



رسانه های افغانستان پوشش خبری طالبان را برای دو هفته تحریم کردند



دیدبان رسانه ها اعلام کرده که بر اساس پیشنهاد تعدادی از نمایندگان رسانه ها و فعالان مدنی بعد از کشته شدن احمد سردار، خبرنگار خبرگزاری فرانسه، همسر و دو فرزندش توسط افراد گروه طالبان، این نهاد پوشش خبری این گروه را برای دو هفته تحریم اعلام می کند. در حمله چهار فرد مسلح به هتل سرینا در کابل که طالبان مسوولیت آن را به عهده گرفتند، نه غیرنظامی کشته شدند. صدیق الله توحیدی، رئیس نی گفت: "در ۱۲ سال گذشته برخورد رسانه ها با طالبان با سعهی صدر بود. خبرنگاران پوشش خبری یکسان از فعالیت گروه طالبان و نیروهای امنیتی افغان داشتند". آقای توحیدی افزود که در سال های گذشته رسانه های افغانستان این گروه را به نام طالبان خطاب کرده اند، در حالیکه این افراد در پاکستان از سوی رسانه ها "طالبان دهشتگر" یاد می شوند و در کشورهای عربی نیز ارهابی (دهشت افکن) خوانده می شوند. او افزود که طالبان اجمل نقش بندی، خبرنگار افغان را چند سال قبل اسیر و بعداً سر بریدند و اکنون نیز احمد سردار، همسر و کودکان آن را به قتل رساندند. آقای توحیدی با انتقاد از سیاست دولت در قبال طالبان گفت که سیاست مبهم دولت افغانستان در برابر این گروه باعث سردرگمی در رسانه ها شده و آقای

کرزی این دشمنان خبرنگاران، مردم، زنان و کودکان را همواره برادر می خواند؛ "در حالیکه باید مرز مشخصی میان این افراد و مردم ایجاد شود". او از تمام مسوولان و مالکان رسانه ها خواست که تحریم پوشش خبری مربوط به طالبان را رعایت کنند و "اگر مدیر مسوولان و مالکان رسانه ها خبرنگاران را مجبور به تهیه خبر درباره ی این گروه کنند، به معنای این است که آنها با گروه طالبان همکاری دارند". آقای توحیدی از رسانه ها و خبرنگاران افغانستان خواست که گروه طالبان را دیگر به عنوان "مخالفان مسلح دولت" خطاب نکنند بلکه به آنان "طالبان تروریست" بگویند. کشته شدن احمد سردار و خانواده اش محکومیت گسترده ی جامعه ی روزنامه نگاران افغانستان را در پی داشت.

بازی مرگبار

ترویج تندروی اسلام در افغانستان

وارد فضای باز سیاسی شد و به دنبال رسمیت دموکراسی در قانون اساسی، بسیاری از گروه‌ها و احزاب تنظیمی که در گذشته علیه همدیگر می جنگیدند، در کنار هم در قدرت دولتی شریک شدند و زمینه‌ی فعالیت علنی و رسمی برای بسیاری از سازمان‌ها و احزاب لیبرال هم فراهم شد. در این میان، تندروان اسلامی از جمله طالبان که به عنوان گروه رانده‌شده از قدرت همچنان با سلاح گرم در برابر دولت افغانستان و متحدان خارجی‌اش می‌جنگد، نیز تغییراتی دیدند.

گروه‌های تندرو اسلامی با استفاده از فضای باز سیاسی و رویکرد دموکراتیک دولت کابل، دست به ایجاد نهادهای فرهنگی و دینی زدند؛ نهادهایی که به عنوان ستون پنجم طالبان در دولت و بازوی فرهنگی این گروه، هرچه در توش و توان دارند، به نفع برقراری دوباره‌ی امارت اسلامی طالبان در افغانستان تبلیغ و ترویج میکنند.

"جمعیت اصلاح افغانستان" یکی از این گونه‌ی نهادهای است که بیشتر در دانشگاه‌های کشور (به ویژه دانشکده‌های شرعیات) و سایر نهادهای آموزشی فعالیت دارد. این نهاد آشکارا دولت افغانستان را دست نشانده‌ی ایالات متحد آمریکا میدانند و نیروهای خارجی را هم اشغالگرانی که به هدف نابودی اسلام آمده‌اند؛ در حالیکه "جمعیت اصلاح" با پذیرش قانون اساسی افغانستان و قانون احزاب، از دولت کابل جواز کار دارد و به عنوان نهاد رسمی در وزارت عدلیه ثبت است.

مساله‌ی دیگری که نگران‌کننده‌تر از اینها می‌باشد، تبلیغ آشکار فرقه‌گرایی و تبعیض مذهبی در میان دانشجویان دانشگاه‌های کشور از سوی این نهاد است. تا کنون در یک مورد (درگیری میان

چکیده
خطر تندروی اسلامی حالا در بیخ گوش ما حس میشود. فعالیت نهادهای و مراکز که خشونت مذهبی، فرقه‌گرایی و تندروی اسلامی را تبلیغ میکنند، از "اشرف المدارس" در کابل و بغلان و تخار گرفته تا فعالیت‌های "حزب التحریر" و "جمعیت اصلاح افغانستان" در کابل و شماری از ولایت‌ها، آرام آرام با گذشت هر روز گسترش می‌یابد، آنهم زیر سایه‌ی دولت. این نوشته کار بزرگی نمی‌کند، فقط تلاش دارد تهدیدهای بالقوه‌ی را نشان دهد که اگر نادیده گرفته شود، افغانستان قربانی یک بازی مرگبار دیگر خواهد شد.

اسلامی‌بی است که مراکز تولید و عرضه‌ی آن در بیرون از مرزهایش است؛ مراکز که در گرماگرم جنگ سرد با پشتیبانی بی‌دریغ غرب، عربستان سعودی و پاکستان ایجاد شد تا از یکسو در جنگ آمریکا و شوروی پیشین در افغانستان ابزار کارآمدی برای مقابله با امپراتوری روسها باشد و از سوی دیگر، در نبود اتحاد جمهوری‌های شوروی، خالیگاه دشمن سرمایه‌داری غرب را پر کند، که کرد.

امروز بیش از بیست هزار مدرسه‌ی دینی در آنسوی خط دیورند فعال اند؛ مدارس که به عنوان کارخانه‌های تروریست‌سازی، منبع سربازگیری برای ده‌ها گروه تروریستی از جمله القاعده، تحریک طالبان افغانی و پاکستانی هستند. اما خطر گسترش این مدارس از پاکستان به افغانستان از مدتی بدینسو جدی شده و فعالیت‌های "اشرف المدارس" در شمال شرق کشور، این پیام را می‌رساند که تندروی اسلامی در تلاش برداشتن گامهای فراتر از وزیرستان است و همین حالا هم خود را تا مرز آسیای میانه رسانده است.

بنیادگرایی اسلامی: همه ابزارها مشروع

با از میان رفتن امارت اسلامی طالبان در افغانستان که اختناق سیاسی و استبداد هار را برقرار کرده بود، کشور

پیش‌درآمد
گزارش بی بی سی در مورد فعالیت یک مدرسه‌ی دینی در ولایت کندز (اشرف المدارس) که به ترویج تندروی اسلامی مشغول است، نگرانی‌هایی را به دنبال داشت و واکنش‌هایی را برانگیخت. اما با گذشت چند روز این خبر هم مثل خبرهای دیگر، به آرشیف رفت و گویی پرونده‌ی "اشرف المدارس" دیگر بسته شده است. در بازار رسانه‌ی افغانستان چیزی که بسیار ارزان و فراوان است، خبر است، اما جای مسوولیت در مخاطب خالی است و دولت هم با شیرغلت از آن میگذرد، بدون اینکه اندک لطفی به آن کرده باشد. خبر انتحار و انفجار دیگر در این جغرافیا عادی شده و قطع دست، پا و گوش و بینی زنان هم پس از چند ثانیه آه و افسوس و نکوهش کردن، و یا هم چند کومنت فیس‌بوکی به بایگانی می‌رود و خبر دیگری جای آن را می‌گیرد. ترویج تندروی در کندز چون ظاهراً جدی‌تر از این گونه‌ی خبرها نبود، باید زودتر فراموش میشد و وزارت معارف هم با آنکه می‌داند در این مدرسه بجای آموزش "اخلاق اسلامی"، "انسانیت" و نمیدانم چه که ادعا میشود، تندروی، خشونت، انسان‌ستیزی و دانش‌کشی آموزش داده میشود، با یک یا دو ابزار نظر تماش کرد و رفت. اما نگرانی از ترویج تندروی در افغانستان که مدارس دینی یکی از مکان‌های اصلی آن شده است، بسیار جدی است و نباید از آن سرسری گذشت؛ زیرا رویدادهای انتحار و دهشت و بسیاری مورد‌های خشونت علیه زنان از تندروی دینی سرچشمه می‌گیرد و این بنیادگرایان اسلامی هستند که با دستی در قرآن و حدیث، در مدارس دینی و مسجدها فراخوان برگشت به "خلافت اسلامی" سر میدهند و با دست دیگر، برای عملی کردن "شریعت‌گرایی محمدی" شمشیرکشان انسان‌ها را گردن می‌زنند. افغانستان تا کنون بیشتر قربانی تندروی



دانشجویان سنی و شیعه در ۲۰۱۲ میلادی) این کار نتیجه‌ی خونین داشت و دو دانشجو را در خوابگاه دانشگاه کابل کشت و سی تن دیگر را زخمی کرد.

در کنار "جمعیت اصلاح افغانستان"، حزب التحریر نیز در میان دانشجویان دانشگاه‌ها نفوذ دارد و برخی اعضای آن در شماری از رسانه‌های دیداری، شنیداری و نوشتاری هم صاحب صلاحیت اند؛ رسانه‌هایی که از مضمون نشرات شان به روشنی فهمیده میشود که چقدر خون تندروی، فرقه‌گرایی و تعصب در رگ‌هایشان می‌جوشد.

"اشرف المدارس" هم در کنار اینها و در همکاری با این نهادها، تلاش دارد تا با آموزش تندروی دینی، دختران جوان در شمال شرق را شست و شوی ذهنی دهد و در نهایت آنان را سرباز رام تروریسم بسازد. از آنجا

که زنان و بویژه دختران جوان به مراتب...

گپ مردم

طالبان رهاشده
به کجا می‌روند؟

✓..... سردبیر

دولت کابل ۵۵ زندانی طالبان را از زندان بگرام آزاد کرد. کمیسیون بررسی پرونده‌های زندانیان بگرام، مدعی است که هیچ سندی دال بر اثبات جرم این زندانیان وجود ندارد و از این نظر، باید رها میشدند.

پیش از این نیز، ۶۵۰ زندانی از زندان بگرام رها شده‌اند و به گفته‌ی مسوولان این کمیسیون، بررسی‌ها روی پرونده‌های زندانیان دیگر جریان دارد. بنابر این، احتمال می‌رود که در آینده‌ی نزدیک عده‌ی زیادی از زندانیان دیگر طالبان هم رها شوند. مساله‌ی رهایی زندانیان طالبان از زندان بگرام، سبب تنش در روابط کابل و واشنگتن شده و مقام‌های آمریکایی رهایی این زندانیان را که خطرناک می‌خوانند، نکوهش کرده‌اند.

در حالیکه دولت کابل ادعا دارد، اسنادی که مجرم‌بودن زندانیان یادشده را ثابت کند، وجود ندارد، آمریکایی‌ها می‌گویند: "آنها تهدید واقعی برای امنیت هستند و علیه آنها مدارک نیرومندی برای پیگرد و تحقیقات بیشتر وجود دارد".

هرچه باشد، دست کم در چند مورد ثابت شده است که این نگرانی مقام‌های آمریکایی بی‌هوده نیست. شمار زیادی از فرماندهان کنونی طالبان که در جبهه‌ی گرم با دولت افغانستان و نیروهای خارجی می‌جنگند، افرادی هستند که از زندان بگرام آزاد شده‌اند و شماری هم پس از رهایی در نبرد با نیروهای امنیتی افغانستان و یا نیروهای ناتو کشته شده‌اند.

رهایی زندانیان طالبان هم میتواند سودمند باشد و هم زیانبار. این کار به عده‌ی گوسزد میکند که عدالت نمرده است و حتا دولتی که طالبان به آن به دیده‌ی دشمن می‌بینند، در حق آنان بی عدالتی نمی‌کند. رهایی زندانیان اما برای عده‌ی دیگر که در جبهه‌ی جنگ با دولت کابل قرار دارند، تشویق‌کننده و محرک است. برای طالبان که باوری به دادگاهی کردن عادلانه‌ی متهمان ندارند، برخورد دولت افغانستان با زندانیان آنها شاید مایه‌ی تمسخر باشد، و از اینکه افراد آنها با تمام جنایتی که علیه مردم افغانستان کرده‌اند، به سادگی رها میشوند، بر خود بی‌اند و آنرا دالی بر ناتوانی دولت کابل در مقابله با خود بدانند.

نگرانی‌بی که به دنبال رهایی ۵۵ زندانی طالبان از زندان بگرام جدی‌تر میشود، اینست که اگر این زندانیان بجای رفتن به خانه و انتخاب زندگی صلح‌آمیز، دوباره تفنگ بر دوش گرفته و در کنار برادران شان علیه دولتی که با خوشرویی تمام این لطف بزرگ را در حق آنان کرده است، بجنگند، این کار فقط به ادامه‌ی جنگ و تقویت فعالیت‌های تروریستی طالبان کمک خواهد کرد که این، یعنی تیشه به ریشه‌ی خود زدن. اما اگر این زندانیان، زندگی صلح‌آمیز را پیشه کنند، در کوتاه‌مدت سودمند است، ولی از آنجا که رهایی زندانیان نمیتواند راه حل اصلی و نهایی جنگ باشد و به این پدیده سطحی و عامیانه می‌بیند، درازمدت سودمندی چندانی ندارد. جنگ کنونی در افغانستان از عوامل کلان داخلی و خارجی آب می‌خورد که منابع سربازگیری زیادی در اینسو و آنسوی خط دیورند دارد.

به هر حال، رئیس‌جمهور کرزی با رهایی زندانیان طالبان که تنش با ایالات متحد آمریکا، بزرگترین متحد جهانی‌اش را به دنبال داشته است، ریسک بزرگی کرده است.

به مرور زمان روشن‌تر خواهد شد که آیا رهایی زندانیان طالبان، ارزش این ریسک بزرگ را دارد یا نه؟

صاحب امتیاز

مرکز مطالعات صلح و توسعه

مدیر مسوول

عبدالخالق آزاد

شماره‌ی تماس: ۰۷۷۲۴۰۵۴۳۸

سردبیر

بهرام آذری آمونیاپی

شماره‌ی تماس: ۰۷۰۰۷۵۷۸۸۲

ایمیل: amoniaee@gmail.com

زیر نظر شورای نویسندگان

- "صدای مردم"، از ارسال نوشته‌های خوب شما استقبال می‌کند.
- تنها "گپ مردم" بازتاب دهنده‌ی موضع‌گیری رسمی نشریه است و مسوولیت نوشته‌های دیگر به عهده‌ی نویسندگان آن میباشد.
- اداره‌ی نشریه در ویرایش، نشر و یا عدم نشر نوشته‌ها دست باز دارد.

پست الکترونیک صدای مردم: sadaaym@gmail.com

فیس‌بوک صدای مردم: https://www.facebook.com/sadaaym

دشواری‌ها و مشکلات دولت آینده



بنیان آن شخصیت‌های داخلی و یا ناشی از فشار بین‌المللی بوده، یقیناً تصمیم عجولانه و بدون آسیب‌شناسی آکادمیک از پیامدهای آن و عدم تشخیص از نیازمندی‌های اساسی افغانستان بوده است.

مدیریت ضعیف و غیرآکادمیک اقتصاد بازار با سیاست دروازه‌ی باز و تکیه‌ی اساسی روی کمک‌های خارجی، کشور را به مثابه‌ی گروگان در چنگ مافیای اقتصادی که بعضاً روابط عمیق و وسیع داخلی و خارجی دارد، قرار داده است. در این حالت که اگر از ۹۰٪ عاید ملی، ۱۰٪ بهره و از ۱۰٪ بهره‌ی عاید ملی ۹۰٪ نفوس کشور بهره‌گیرند، عدالت اجتماعی و توازن اقتصادی چگونه پدید آمده و بحران ناامنی پایان خواهد یافت؟

د: چالش‌های سیاست خارجی
بدون شک اتخاذ سیاست خارجی در جهان معاصر در همسویی و هماهنگی با پالیسی داخلی کشورها صورت می‌گیرد. اما در افغانستان، ساختار اجتماعی و فرهنگی که از موقعیت حساس جیوپولیتیک کشور مایه می‌گیرد، آن پالیسی را عمق بیشتری می‌بخشد.

تعریف سنتی از باورهای عوام پسند بیطرفی کشور که هیچگاه واقعیت وجودی نداشته، بیشتر با یک حرکت شعاری شبیه می‌باشد. کشور ضعیف و این چنینی با آن چنان همسایه‌های قدرتمند و همزبون‌یست که علاوه بر مصلحت‌های خاک و آب، آزمندی‌های خاص توسعه طلبی را نیز با خود حمل می‌نمایند، با اتخاذ اینگونه سیاست ممکن نیست به طرف آرامش و رفا حرکت نماید. لذا برای تدوین یک استراتژی فعال در عرصه‌ی سیاست خارجی، به یک اجماع نیرومند آکادمیک و علمی نیازمندیم.

د: چالش‌های فرهنگی
از آنجایی که ساختار فرهنگی در بستر تاریخی و برخاسته از جایگاه خاص اقتصادی در درون نظام خاص اجتماعی-سیاسی شکل گرفته و استحکام می‌یابد، ساختار اجتماعی منزوی و سنتی یک جامعه، بعد از آنکه یک شبه وارد فاز جدید زندگی فرهنگی شود، چگونه می‌تواند از خود استقامت نشان داده و با آن برخورد نقادانه و علمی داشته باشد. واضح است که در این جا کاملاً آب ندیده موزه کشیده شد. از آن سبب باید اعتراف کرد که افغانستان در عرصه‌ی فرهنگ و شئون ملی، باورهای میهنی و اجتماعی آسیب‌بزرگی را متحمل شد. حال می‌توان گفت که تعریف فرهنگی از این خطه به گونه‌ی معیاری و متعارف با چالش عمده دچار گردیده است.

نگرش مصلحت‌اندیشانه‌ی داخلی و عدم جدیت دوستان بین‌المللی در زمینه‌ی مبارزه با تروریسم، تداوم سیاست مصلحتی و زمان‌گذر را مانند برخورد با نظام‌سازی سیاسی تمثیل نمود. و یا به گونه‌ی واضحتر، به جای هدف، سایه‌ی آن آماج قرار گرفت. تشدید بحران و برخورد ضعیف دولت با آن، همپا با نبود برنامه‌های کلان اشتغالزایی و پاسخ مناسب به نیاز اساسی و عمده‌ی مردم، سبب شد تا نارضایتی‌ها گسترش یافته و تروریسم رشد نماید.

کنفرانس بن اول (۲۰۰۱) با اتخاذ سیاست مصلحتی و ایجاد دولت ائتلافی با در نظر داشت ارزش کمی جوانب ذیدخل، بنیاد نظام کنونی را پایه‌گذاری کرد. جوانب ذیدخل که قبلاً اغلب به راه حل قضایا از دید نظامی می‌اندیشیدند، وارد راهکار جدید سیاسی با باورمندی کهن و سنتی گردیدند. باورمندی کهن که با عدم کارایی آکادمیک و مسلکی و گونه‌های مختلف از باورهای قومی، تنظیمی، سمتی، لسانی و وابستگی‌های فراکشوری عجین بود، با ورود به درون فاز مدرن دموکراسی لیبرال و حمل بارهای کهن، خواهی نخواهی و به گونه‌ی طبیعی اوضاع را غبار آلود و شکننده می‌ساخت.

ازدیاد کمیت اردوی ملی، پولیس ملی و ریاست عمومی امنیت ملی کشور بنا به تأیید و معرفی از مجاری ناهمگون گذشته به تدریج اوضاع را آشفته و با بحران دیگری روبرو کرد و سبب خدشه دار شدن اعتماد ملی شد.

ج: چالش‌های اقتصادی
تجربه‌ی ده سال گذشته نشان دهنده‌ی این حقیقت است که دولت به دلیل نبود الگو و زیربنای مناسب اقتصادی، امنیت مناسب، قانون و مقررات جامع که همه‌ی ابعاد تغییرات اقتصادی را پیش بینی نماید، در تنظیم سیستم اقتصادی کشور موفق نبوده است.

رهاسازی قیمت‌ها در بازار، بجای آنکه کارایی اقتصادی را افزایش دهد و منابع محدود اقتصادی را به گونه‌ی مطلوب به کار گیرد، فقر، گرسنگی و بیکاری را به ارمغان آورده که در نهایت بستر مناسب را برای سربازگیری باندهای تروریستی مساعد کرده است. انتخاب و پذیرش اقتصاد بازار که معلوم نیست

نقش زیادی بازی کرده و باعث بی‌اعتمادی و فاصله گرفتن مردم از دولت گردیده و به تشدید بحران ناامنی در کشور منجر شده است.

ضعف حکومت داری محلی و بی‌توجهی به زنان و جوانان نیز از مسایلی است که در جریان دوازده سال گذشته کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

ب: چالش‌های ناامنی و مبارزه با تروریسم
تکیه‌ی بیش از حد به کمک خارجی‌ها سبب شد که دولت مردان افغان در کار اصلاح ساختاری ارتش و پولیس ملی به کنده عمل کرده و در بازپروری ظرفیت‌های ملی برای سازماندهی نهادهای اصلی اعمال قدرت دولتی قویاً عمل نکنند.

وقتی که از ظرفیت‌های ملی و یا به عبارت دیگر از عوامل مساعد داخلی برای سازماندهی نهادهای امنیتی بحث می‌کنیم، نیاز است تا به صورت اجمال به آنها نگاهی بی‌اندازیم:

۱. وجود تجارب گران سنگ نظامی از دوره‌ها و شیوه‌های مختلف جنگی.
۲. وجود اسلحه سبک و نیمه سبک فراوان و آشنایی عموم مردم با طرز استفاده‌ی این نوع سلاحها.
۳. وجود افراد تحصیل کرده در رشته‌های مختلف علوم نظامی.
۴. وجود نخبگان و فرماندهان جنگ آزموده برای اعمال فرماندهی و مدیریت در رده‌های مختلف

افغانستان در سرآغاز قرن ۲۱، (۲۰۰۱م) در ورطه‌ی هولناک و بی‌ظنیر بحران سیاسی و اسارت در دام تروریسم جهانی، ویرانی زیرساخت‌ها، اقتصاد ورشکسته، عدم قانون، نقض همه جانبه‌ی حقوق بشر، ساختار فروپاشیده‌ی اجتماعی، سقوط در دامن نظام ملوک‌الطوایفی، فقر، بیکاری و بی‌عدالتی‌های گونه‌گون دست و پا می‌زد.

در بجنوبه‌ی این بحران، ده‌سال و اندی پیش نظام کنونی که بر پایه قانون اساسی نوین کشور پایه‌گذاری شد. میراث دار همه آن همه کمبودات، نابسامانی و خرابی‌ها گردید. فضای سیاسی نوین که دموکراسی نوپای کشور درفش سه رنگ آنرا به دوش می‌کشید، با این همه مزایا و امتیازات برگرفته از قانون اساسی، تجربه و پیشینه تاریخی نداشت. نظام نو بنیاد که بنابر عدم آگاهی و نبود تاریخ و فرهنگ مردم سالاری، ضعف پایه‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی متناسب با آن، وارد فاز جدید سیاسی گردید، به یکبارگی مسوولیت حل آن همه نابسامانی‌ها بدوش آن قرار گرفت.

وسعت مشکلات و دشواری‌های به جامانده‌ی گذشته از یکسو، عدم نیروی کار فنی و معیاری و اتکا به نیروی غیر مسلکی و فنی از دیگر سو سبب شد تا اسلوب و شیوه‌های کار از همان آغاز با موانع و محدودیت‌ها مواجه و در نتیجه پروسه تطبیق آن اهداف گرانمایه و انسانی به نتایج مورد نظر نایل نگردد.

تجربه نشان دهنده‌ی این حقیقت است که دولت‌های مترقی، زمانی به رفا و توسعه‌ی پایدار نایل گردیده اند که شهروندان آن با آگاهی کامل در پروسه‌های دموکراتیک، مدنی سازی جامعه، قانون پذیری و تعیین سرنوشت خویش متحدانه سهم گرفته و با شرکت فعال و نقش موثر خود، روند تکامل اجتماعی و رشد اقتصادی و فرهنگی را تسریع و زمینه‌های استفاده از امکانات و ظرفیت‌ها را وسیعاً مساعد نموده اند.

مردم افغانستان نیز به مثابه‌ی بخشی از جامعه‌ی بشری که در راه آزادی، استقلال و شکوفایی اقتصادی تلاش ورزیده و قربانی داده اند، عمیقاً علاقمند صلح، دموکراسی، پیشرفت و ترقی بوده، آرزو دارند که در فضای باز و عاری از رنج، درد و فقر با سرور و شادمانی زندگی آبرومندانه‌ی خویش را سپری کنند.

نگاه فشرده‌ی به دشواری‌های کنونی

الف: چالش‌های نظام سازی

کنفرانس بن اول (۲۰۰۱) با اتخاذ سیاست مصلحتی و ایجاد دولت ائتلافی با در نظر داشت ارزش کمی جوانب ذیدخل، بنیاد نظام کنونی را پایه‌گذاری کرد. جوانب ذیدخل که قبلاً اغلب به راه حل قضایا از دید نظامی می‌اندیشیدند، وارد راهکار جدید سیاسی با باورمندی کهن و سنتی گردیدند. باورمندی کهن که با عدم کارایی آکادمیک و مسلکی و گونه‌های مختلف از باورهای قومی، تنظیمی، سمتی، لسانی و وابستگی‌های فراکشوری عجین بود، با ورود به درون فاز مدرن دموکراسی لیبرال و حمل بارهای کهن، خواهی نخواهی و به گونه‌ی طبیعی اوضاع را غبار آلود و شکننده می‌ساخت.

دخاله دوستان بین‌المللی که به جای تقویت نظام، به دنبال حوادث روز و ساختار نامطلوب کهن کشانده شده بودند، بحران را عمق بیشتری بخشید.

فساد اداری موجود در بی‌اعتبار ساختن دولت

بخش نخست

توازن نظامی در جهان نامتوازن کنونی

نگاهی به گزارش "توازن نظامی ۲۰۱۴"

انتشار گزارش "توازن نظامی۲۰۱۴" توسط موسسه مطالعات بین‌المللی لندن خبر از این می‌دهد که جهان در فضایی از ناامنی گسترده به سر می‌برد اما شرایط سخت اقتصادی اجازه نمی‌دهد که قدرت‌های بزرگ به تناسب خطرات موجود در این فضا بودجه نظامی خود را افزایش دهند. بحران فراگیر و مزمن جوامع سرمایه‌داری، کشورهای غربی را واداشته است که بودجه نظامی ۲۰۱۳ خود را تا حدی کاهش دهند. اما در ورای کمیت موضوع، آن‌چه به چشم می‌خورد تغییرات کیفی است که باید مد نظر قرار گیرد. این نوشتار سعی دارد که برخی بودجه‌های نظامی عمده‌ی جهان را در راستایی دگرگونی‌های راهبردی قدرت‌های بزرگ تسلیحاتی و سیاسی جهان مد نظر قرار دهد.

مناطق پر تنش جهان

جهان در ابتدای سال ۲۰۱۴ در نوعی ثبات بالفعل وبی‌ثباتی‌های بالقوه به سر می‌برد. در حالی که مناطقی مانند اروپا، امریکای شمالی و امریکای لاتین فاقد خطرات حاد امنیتی هستند، خاورمیانه، افریقا و آسیای جنوب شرقی مناطقی هستند که درگیر تنش هستند یا در حال ورود به مرحله‌ی تنش به نظر می‌رسند. در سال ۲۰۱۳ خاورمیانه و شمال افریقا با موضوعات پرخطری روبرو بودند. سوریه به یکی از مراکز تربیت و تبدیل جوانان اسلام‌گرا به ستیزه‌جویان حرفه‌ای تبدیل شده است. القاعده که به نظر می‌رسید پس از مرگ بن لادن به سوی افول برود با یافتن زمینه‌ی مناسب برای بازسازی و رشد، به صحنه آمده و سوریه و مصر را تبدیل به پایگاه‌هایی برای استقرار درازمدت خویش کرده است. آن‌چه که صلح جهانی را در کنار افراط‌گرایی‌های قومی و مذهبی تهدید می‌کند همانا عدم تعادل بی‌پیشینه‌ای است که در تقسیم ثروت‌های تولید شده در سطح جهانی در حال شکل گرفتن است.

وجود پول فراوان، که از جانب کشورهایمانند مصر و قطر به سوریه و شمال افریقا تزریق شده، رشد جریان‌های سلفی–جهادی تندرو را با خود همراه داشته است. در نبود پشتیبانی مشخص غرب، حرکت آزادیخواهان سوریه در کنار رشد اسلام‌گرایی تندرو در این کشور به حاشیه رانده شده است. سرویس‌های اطلاعاتی کشورهای غربی نگران حضور رو به تزاید جوانان مسلمان آلمانی و فرانسوی و دانمارکی در سوریه هستند، آنها پس از بازگشت از سوریه در کشورهای متبوع خود چه خواهند کرد؟ آیا این‌نوع از خطرات بالقوه با اتکا به هزینه‌های کلان نظامی می‌تواند خنثا شود؟

مصر

در مصر اسلام‌گرایان بار دیگر صف‌بندی سنتی خود در مقابل نظامی‌های حاکم را آغاز کرده‌اند. سرکوب جریان اخوان‌المسلمین به مخفی و مسلح شدن آن می‌انجامد و مصر را، به ویژه در مناطقی مانند شبه جزیره سینا، در مقابل چالش‌های امنیتی جدی قرار خواهد داد. این همان روندی است که اسرائیل را به واکنش دعوت خواهد کرد و می‌تواند سر منشای تنازعات تازه‌ای میان مصر و اسرائیل باشد. در فضایی که بسیاری از اسلام‌گرایان تندرو در منطقه حضور دارند وجود چنین برخوردهایی می‌تواند به سرعت تبدیل یک علت مشترک برای وحدت نیروهای اسلام‌گرای رادیکال و مخالفان سلطه اسرائیل در منطقه شود و جنگی تمام عیار و از نوع دهه‌ی شصت و هفتاد میلادی را میان اعراب و اسرائیل به راه بیناندازد.

اسرائیل

اسرائیل، علیرغم وسعت کم و جمعیت اندک خود، با یک بودجه ۱۸٫۳میلیارد دلری در میان پرخرج‌ترین کشورها از حیث بودجه‌ی نظامی قرار دارد. اسرائیل با علم بر این که

۱۱ کورش عرفانی

سقوط اسد می‌تواند با نیروهای سلفی و جهادی مانند "داعش" حکومت مطلوب خود را در آن کشور مستقر سازد. اسلام‌گرایان افراطی فعال در سوریه متحدانی هستند که با پول و باور به اسلام رادیکال با ریاض پیوند خواهند خورد. اما پادشاهی عربستان سعودی در مورد این که سر پیکان نظامی خود را به چه سویی نشانه رود دچار آشفتگی است. دو دشمن متفاوت در معرض دید ریاض قرار دارند: از یکسو حکومت جمهوری اسلامی ایران و از سوی دیگر دولت یهودی اسرائیل. تا این جا، عربستان عمده کردن خطر ایران را بر اهمیت خطر اسرائیل ترجیح داده است. یک ایران اتمی می‌توانست و همچنان می‌تواند عربستان را به یک هدف بالقوه برای موشک‌های اتمی ایران تبدیل سازد. به همین خاطر در حالی که کشورهای پنج+یک در صدد اند که خطر دستیابی رژیم ایران به بمب اتمی را خنثا سازند، عربستان سعودی تامین امنیت درازمدت خویش را در این می‌بیند که هر چه بیشتر سلاح خریداری کرده و برای یک مقابله احتمالی با دشمن فرضی ذخیره یا آماده سازد. کار به جایی رسیده است که ارتش عربستان حتا نفرات آموزش دیده‌ی کافی برای برخی از تجهیزات پیشرفته خود ندارد. در صورت حل و فصل درازمدت پرونده‌ی اتمی ایران، این احتمال هست که توجه سران عربستان سعودی بر نزاع سرنوشت‌سازی جلب شود که ممکن است در سال‌های نزدیک در خاورمیانه و بین اعراب و اسرائیل آغاز شود. ممکن است آنها در چنین حالتی در صدد برآیند که رهبری جهان اسلام را، نه از دریچه‌ی مذهب ایدئولوژی، که به واسطه قدرت نظامی بی مانند خویش به دست آورند. عربستان سعودی تاکنون سیاست خصومت‌آمیزی را با اسرائیل پیش نگرفته است و در حد به رسمیت نشناختن آن باقی مانده است، اما این به آن معنا نیست که اگر اسرائیل بخواهد موجودیت فلسطین مستقل را نفی کند، دست روی دست بگذارد؛ زیرا در این صورت، اعتبار و نیز معنای تسلیح خود با رقم‌های میلیاردی را از دست خواهد داد. عربستان سعودی البته برای چنین منظوری از ضعف‌های اساسی رنج می‌برد. به طور مثال در حالی که خریدهای کلان نظامی به این کشور قدرت تهاجمی بالایی داده اما از حیث دفاعی هنوز ضعیف است. در حالی که اسرائیل پنج لایه‌ی دفاعی برای حفاظت از سرزمین خود تدارک دیده است،

جهان در ابتدای سال ۲۰۱۴ در نوعی ثبات بالفعل وبی‌ثباتی‌های بالقوه به سر می‌برد. در حالی که مناطقی مانند اروپا، امریکای شمالی و امریکای لاتین فاقد فطرات ماد امنیتی هستند، خاورمیانه، افریقا و آسیای جنوب شرقی مناطقی هستند که درگیر تنش هستند یا در حال ورود به مرحله‌ی تنش به نظر می‌رسند. در سال ۲۰۱۳ خاورمیانه و شمال افریقا با موضوعات پرفطری روبرو بودند. سوریه به یکی از مراکز تربیت و تبدیل جوانان اسلام‌گرا به ستیزه‌جویان حرفه‌ای تبدیل شده است. القاعده که به نظر می‌رسید پس از مرگ بن لادن به سوی افول برود با یافتن زمینه‌ی مناسب برای بازسازی و رشد، به صمنه آمده و سوریه و مصر را تبدیل به پایگاه‌هایی برای استقرار درازمدت خویش کرده است. آن‌چه که صلح جهانی را در کنار افراط‌گرایی‌های قومی و مذهبی تهدید می‌کند همانا عدم تعادل بی‌پیشینه‌ای است که در تقسیم ثروت‌های تولید شده در سطح جهانی در حال شکل گرفتن است.

عربستان چنین امکانی را هنوز ندارد و این می‌تواند در یک رویارویی از راه دور، این کشور را در مقابل اسرائیل آسیب پذیر سازد. اختصاص بودجه‌های عظیم به امور نظامی از یکسو و به کارگیری فن آوری‌های نوین از سوی دیگر خبر از آن می‌دهد که دیر یا زود بسیاری از کشورهای فقیر و یا فاقد پشتوانه‌ی فنی قوی، از معادلات نظامی و تابع آن از معادلات سیاسی حذف خواهند شد. این نکته هم بدیهی نیست که اگر عربستان بخواهد از طریق کشورهای غربی و به ویژه امریکا به این امکانات دفاعی دست یابد با موافقت و همکاری آنها روبرو شود. اسرائیل تا این جا به طور موفق تلاش کرده است که انحصار بهره برداری از دانش و فن‌آوری امریکا در این عرصه را برای خود حفظ کند. در این صورت شاید عربستان، که تاکنون عمده‌ی تسلیحات خود را از کشورهای غربی خریده است، برای این مورد مشخص به سایر قدرت‌های نظامی جهان یعنی چین، روسیه و یا حتا شاید هند روی آورد. عربستان سعودی با اختصاص بودجه‌ی عظیمی که از بودجه‌ی نظامی بریتانیا(در مقام پنجم) و فرانسه (در مقام ششم) فراتر می‌رود در حال تبدیل به یک زرادخانه‌ی بزرگ در منطقه‌ی خلیج فارس است. هرچند

جهان

۲۱ مارچ ۲۰۱۴ میلادی

کشورهای غربی به عربستان سعودی به عنوان یک دوست می‌نگرند، اما انباشت این حجم از تسلیحات در این کشور، به عربستان اهمیتی دو برابر غرب می‌دهد. تصور بروز یک قیام مردمی در این کشور که این ثروت و تجهیزات را در اختیار حکومتی غیرمتحد قرار دهد، کابوسی است برای قدرت‌های بزرگ غربی. بنابراین حکومت عربستان با این تمهید، اهمیت حفظ خویش را برای هم پیمانان غربی افزایش می‌دهد تا از پشتیبانی آنها برای قلع و قمع مخالفان داخلی خود نیز برخوردار باشد.

سوریه

سوریه هر چند به خودی خود مهره‌ی مهمی در محاسبات قدرت نظامی نیست، اما آینده‌ی آن موضوعی است حیاتی در سرنوشت خاورمیانه. این کشور در حال حاضر صحنه‌ای برای زورآزمایی قدرت‌های منطقه‌ای شده است. ایران و حزب‌الله لبنان با حضور مستقیم خود در نبردهای موجود در این کشور به این جدال خصلت بین‌المللی داده‌اند. عربستان سعودی و قطر نیز با حضور غیرمستقیم و حمایت از برخی نیروی‌های درگیر در این کشور این خصلت را تقویت کرده‌اند. دولت سوریه با اتکا به حمایت مثلث روسیه، ایران و چین به مقاومت ادامه می‌دهد. باور به این‌که از دل مذاکره بتوان آینده‌ی دموکراتیک و صلح‌آمیز را برای سوریه تصور کرد، آن هم پس از تمام کشتار و جنایت و تخریبی که صورت گرفته، بسیار سخت است. سوریه می‌رود که تبدیل به یکی از مراکز نزاع درازمدت در خاورمیانه شود، چیزی شبیه به لبنان در دهه‌ی هفتاد و هشتاد میلادی. این امر به اسرائیل اجازه خواهد داد تا در زمانی که اعراب در یک درگیری قومی و مذهبی به کشتار خود مشغولند، نیروی نظامی خود را ذخیره کند، امکانات و تجهیزات بیشتری فراهم سازد؛ جهان را از حل و فصل مشکل فلسطینی‌ها ناامید سازد و در نهایت، به طرح خود برای دست اندازی به سرزمین فلسطینی‌ها و ضمیمه سازی آنها به طور رسمی به خاک اسرائیل دست به کار شود.

لیبی

خطر اما در شمال افریقا هم کمتر از خاورمیانه نیست. در حالی که آینده‌ی مصر هنوز روشن نیست، خطر بروز یک جنگ داخلی در لیبی همچنان وجود دارد. کشور فاقد یک حکومت مرکزی قدرتمند و در اختیار ده‌ها گروه مسلح با باورهای ایدئولوژیک متفاوت و بافت‌های قومی و مذهبی گوناگون. این احتمال هست که لیبی به کشوری با پتانسیل بالای جنگ داخلی تبدیل شود که برای پرهیز از آن هیچ قدرت خارجی قادر یا حاضر به دخالت نباشد. ضعف بودجه‌های نظامی بریتانیا و فرانسه، دو کشوری که در سوق دادن لیبی به شرایط کنونی نقش نخست را بازی کردند، خود بیانگر آن است که در صورت بروز چنین نوع از درگیری‌های قومی و داخلی، قدرت‌های غربی حاضر نیستند تا مدت‌ها و پیش از آن که فاجعه‌ی بشری در پیش رو باشد وارد صحنه شوند.

عراق

یکی دیگر از بشکه‌های باروت منطقه‌ی خاورمیانه عراق است. کشوری که به وضوح شکست نظریه‌ی اشغال سرزمین برای دموکراسی را برای سردمداران امریکا آشکار ساخته است؛ به نحوی که تیم باراک اوباما در کاخ سفید پرهیز از درگیری‌های نظامی جدید برای ارتش امریکا را در دستور کار خود قرار داده است و می‌رود که از طریق پایبندی جدی به آن، استراتژی راهبردی امریکا را تغییر دهد. عراق آبستن حوادث تلخ است. دموکراسی صادراتی امریکا در این کشور عمل نکرده است و در حالی که اقلیم کردستان، بدون اعلام آن، به عنوان یک کشور مستقل عمل می‌کند، سنی‌های عراق در ولایت انبار نبرد مسلحانه برای کسب استقلال از دولت مرکزی شیعه را آغاز کرده‌اند. درگیری‌های ماه‌های اخیر و نیز بمب‌گذاری‌های متعدد در این مدت نشان داده است که عراق تا زمان تجزیه‌ی کامل و بیرون آمدن سه اقلیم کرد در شمال، سنی در مرکز و شیعه در جنوب، رنگ آرامش را به خود نخواهد دید.

جهان می‌رود تا در سایه‌ی نسل جدید جنگ افزارها به نقطه‌ای تبدیل شود که یا جنگ کردن به تمامی امکانات در آن ناممکن شود و یا آن چنان تخریبی را بیافریند که کمتر نقطه‌ای در دنیا از آسیب آن در امان بماند.

ادامه دارد

فرق میان تجدد و...

جلو رفتند و تا آنجا که در کره ماه و مریخ رفتند و تمدن عظیم جهانی را پی ریزی کردند و بر تمام جهان سلطه پیدا نمودند؛ اما ما مسلمانان فقط قرآن را در قبرستان بردیم و بر سر قبور برای ثواب خواندیم و یا در تاقچه گذاشتیم و بر گردن خود یا چوب گهواره بچه مان آویزان کردیم و به خواندن الفاظ برای کسب ثواب اکتفا کردیم و هر گونه اقتباس و الهام از لفظ و معنای قرآن را برای ساختن جامعه متمدن و متدین بکلی فراموش کردیم. اگر کشور ما می خواهد باز یک کشور متمدن ساز و فرهنگ ساز شود، باید ابوعلی سینا تربیت کند؛ باید ثنایی غزنوی تربیت کند، باید مولانا جلال الدین محمد بلخی تربیت کند. آری، مولانا جلال الدین بلخی، در شعر و هنر و عرفان و اخلاق، بزرگترین نابغه‌ی جهان بود. باید نسل جوان، تاریخ درخشان کشور خویش را بخوانند و مفاخر علمی و مذهبی و ملی خویش را بشناسند و آنها را سرمشق خویش قرار دهند.

سید جمال الدین افغانی، بنیانگذار تمامی نهضت های اسلامی در صد سال اخیر بود. او واقعاً در فلسفه و سیاست یک نابغه بود. آخوند هروی در علم فقه و اصول بزرگترین نابغه روزگار خویش بود. او در نجف اشرف، بزرگترین مجتهد و بزرگترین مدرس روزگار خویش بود. او هم مرجعیت عامه پیدا کرد در نجف و هم کتاب های علمی و اصولی تألیف کرد که تا هنوز در حوزه های علمیه بزرگترین منبع تألیف و تدریس به شمار می روند. مثلاً کفایة الاصول او در دو جلد نوشته شده است که فقط فهم آن زمینه‌ی اجتهاد را برای طلاب جوان فراهم می کند. تقریباً صد سال است که این کتاب وزین و سنگین، در حوزه های علمی شیعی در عراق و ایران و افغانستان و ... تدریس می شود. آری، تاریخ معلم انسانها است. باید از تاریخ عبرت بگیریم. امام علی (ع): الشرف باللهم العالیه لا بالرمم البالیته: شرافت و بزرگی انسان به همت های عالی و بلند اوست نه به استخوانهای پوسیده گذشتگان. ما باید از نقاط مثبت شخصیت‌های علمی و مذهبی و تاریخی استفاده کنیم نه از نکات منفی آنها. ما اگر می خواهیم باز یک ملت متمدن ساز و فرهنگ ساز شویم باید چند کار مهم را انجام دهیم:

الف - تاریخ درخشان کشور خویش را بصورت مفصل بخوانیم و از نواغ علمی و مذهبی و فرهنگی خویش درس عبرت بگیریم و از هر نوع تقلید کور کورانه از فرهنگ بیگانه پرهیز کنیم.

ب - به قول امام علی (ع) از همه‌های بلند و اراده های پولادین و آهنین برخوردار شویم. یک انسان اگر همت عالی و بلند داشته باشد، می تواند تمام جهان را تسخیر کند و بر عالم و آدم حکومت کند.

ما در عالم سیاست نیز مردان شجاع و جنگجو و کشورگشا داشتیم. سلطان محمود غزنوی، بزرگترین و

شجاعترین سلطان عصر خویش بود. او هند را فتح کرد و اسلام را از افغانستان در شبه قاره هند صادر کرد. ما احمدشاه ابدالی داشتیم که او نیز هند را فتح کرد و بر خراسان و کشور های آسیای میانه سلطه پیدا کرد. ما باید مدیریت و سیاست و شجاعت را از آنها یاد بگیریم.

ج - همه علما و روشنفکران و مدیران سیاسی جامعه باید بر ضد تبعیض قومی و مذهبی و لسانی و ... مبارزه مستمر و مکرر داشته باشند. واقعاً کشور ما یک کشور تاریخی و متمدن ساز بوده است. ملت ما سه تمدن بزرگ تاریخی را تجربه کرده است:

۱ - تمدن زرتشتی.

۲ - تمدن بودایی.

۳ - تمدن اسلامی.

ملت ما حداقل یک تاریخ پنج هزار ساله دارد. کشور ما بجز افغانستان، دو تا نام تاریخی دارد: ۱- آریانا ۲- خراسان بزرگ. اما بنیانگذار افغانستان به عنوان یک کشور جدید، احمد شاه ابدالی بود. تاریخ دو صد و شصت ساله کشور ما را به دقت بخوانید و به سرعت در می یابید که یکی از بزرگترین عوامل بدبختی و عقب ماندگی کشور و ملت ما از قافله‌ی تمدن بشری، دوری از قرآن و سیرت پیامبر و ائمه معصومین (ع) بوده است. قرآن، بشر را همواره به سوی توحید و خدا پرستی و عدالت قومی و نژادی و مذهبی فرا می خواند. اما برخی شاهان گذشته ما از قبیل عبدالرحمان، بیش از بیست سال در این سرزمین به کمک انگلیس حکومت کرد. او چه کار کرد؟ تبعیض قومی و مذهبی و لسانی را آنچنان تشدید بخشید که فقط ۶۲ درصد از مردم هزاره و شیعه را به جرم شیعی بودن و هزاره بودن قتل عام کرد!!

د - باید خود ما تولید علمی و فرهنگی و صنعتی داشته باشیم؛ اگر بخواهیم باز تمدن ساز و فرهنگ ساز شویم، باید نظم و برنامه ریزی داشته باشیم و وقت خویش را پوچ و بی دلیل هدر ندهیم. باید استعداد های علمی و فرهنگی را در دانشگاه ها و حوزه های علمیه کشف کنیم و سپس آنها را حمایت و تربیت کنیم. به قول دکتر شریعتی: ملتی که تولید علمی و فرهنگی نداشته باشد، تولید صنعتی هم نخواهد داشت. امروز ملت ما به ابوعلی سیناها و مولانا جلال الدین ها و ... افتخار می کند نه به انسانهای عیاش و دنیا داران زن پرست و زرپرست. راستی آمریکا را ادیسون ها و انیشتین ها و ... تبدیل به یک ابر قدرت جهانی کردند، نه رقاصان و نوازندگان عیاش و ...

آقای ادیسون در حالی که از تحصیلات عالی برخوردار نبود، فقط ۱۳۰۰ اختراع از خویشتن برای ملت آمریکا و جامعه جهانی به یادگار گذاشت. این همه ترقی و تکامل، برای یک انسان عادی، واقعاً شگفت انگیز است! اکنون همه ما باید این نظام جدید را مغتنم بشماریم و در ساختن یک افغانستان پیشرفته و ملت متمدن و متدین با هم متحد شویم.

محمود فلکی

بخش دوم و پایانی

شور فروغ در سوبه‌ی طبیعی شدن، هم پهنه‌ی رابطه با طبیعت را در بر می گیرد و هم به سوی طبیعت زبان گرایش دارد. زیرا به قول خودش می خواهد "با حجمی، خط خشک زمان را آستن" کند. و این "حجم"، نشان دهنده‌ی بعدهای دیگر یا تازه‌ی است که دیگر آن خط خشک و ثابت پیشین را بر نمی تابد.

در سوی یگانگی با طبیعت

در یک سوی شور رهایی، که به طبیعی شدن گرایش دارد، پیوند او با طبیعت قرار دارد، که تا حد یگانگی با طبیعت پیش می رود. در شعر "آن روزها"، وقتی در مقام "زنی تنها" با "حسرت از گذشته و روزهای خوب" حکایت می کند، از همه چیز پیرامون خود در جذب ای از مهر و یگانگی سخن می گوید: از آسمان و شاخساران پر از گیلاس و پیچک ها و عطر اقاقی تا کبوتر و کرسی و جام های رنگی و صندوق خانه و... همه در یک رابطه‌ی ویژه عاطفی با شاعر به شعر راه می یابند. حتا برفی که باعث مرگ گنجشک های شاعر می شود، پذیرفتنی و دوست داشتنی است:

آن روزهای برفی خاموش

کز پشت شیشه، در اتاق گرم

هر دم به بیرون خیره می گشتم.

پاکیزه برف من، چو کرکی نرم

آرام می بارید.

چون برف می خوابید

در باغچه می گشتم افسرده

در پای گلدان های خشک یاس

گنجشک های مرده ام را خاک می کردم.

با وجود این که برف و سرما، باعث مرگ گنجشک ها می شود و شاعر با اندازه از آن یاد می کند، ولی برف را "پاکیزه برف من" می نامد: یعنی خود را از عناصر طبیعت (در هر شکلی) جدا نمی پردازد. و این ضمیر "من"، چه در مورد برف و چه در مورد گنجشک، به مفهوم تصاحب نیست، بلکه در سوی یگانگی یا همدمی میل می کند. زیرا شاعر با پذیرش طبیعت زندگی، آن چه را که به طور طبیعی موجود دیگری را به مرگ می کشاند محکوم نمی کند و حتا خود را با آن یگانه یا همدم می انگارد. و همین نشان دهنده‌ی نوع حسیت اوست که در سمت رسیدن به طبیعت زندگی رشد می کند. اما بر عکس، او بر هر آن چه که انسان را از طبیعت زندگی دور می کند، می تازد. این گونه پیوند با طبیعت که از حس و نگرش فروغ نسبت به زیست طبیعی مایه می گیرد، در پاره ای از شعرها باز هم عمق بیشتری می یابد و به نوعی همراهی یا هماهنگی می رسد:

من خوسه های نارس گندم را

به زیر پستان می گیرم

و شیر می دهم

و این حس هماهنگی که هم دردی را نیز در خود می پروراند به حس یگانگی با طبیعت می رسد، تا جایی که خود و طبیعت را در هم می آمیزد و تفاوت از میان می رود: دست هایم را در باغچه می کارم

سبز خواهم شد، می دانم، می دانم، می دانم

و پرستوها در گودی انگنستان جوهریم

تخم خواهند گذاشت.

در واقع، نزد شاعری که از اندیشه های مسلط و خط خشک زمان فرا می بالد و با نگاهی آرمانی به هستی می نگرد، این شور و شوق رهایی، به رها شدن از خود بیگانه برای یگانگی باب باغ و باور کردن هستی می انجامد.

در سوی طبیعت زبان

اما گفتم که شور رهایی او، افزون بر رابطه با خود طبیعت یا اجزای آن، به سوی طبیعت زبان نیز گرایش دارد. شور فروغ برای رهایی تنها به ساخت اندیشه محدود نمی شود، بلکه به ساخت و زبان شعر نیز کشیده می شود؛ زیرا قید و بند تنها در بافت اجتماعی وجود ندارد، پهنه‌ی شعر نیز از سوی خشک اندیشان ادبی به بند سنت در می آید و از طبیعت خود دور می شود. پس شاعری که در راستای اندیشه به تازگی می رسد، می خواهد ساخت شعر را نیز در همان راستا دگرگون کند؛ و گرنه دچار تناقص خواهد شد. و این تناقص باید به سوی این یا آن پهنه ساختاری حل شود. برای همین است که ما با شعرهایی مواجه می شویم که در ساخت یا ظاهر، نو، ولی در محتوا یا اندیشه کهنه اند و یا بر عکس، در ساخت کهنه، عناصر نوبی مطرح می شود که هر دو حالت نشان دهنده قوام نایافتگی اندیشه و شعر شاعر یا



بحران اندیشگی است. می دانیم که فروغ یکی از پیروان شعر نیمایی است. یعنی او از "نولدی دیگر" به بعد، با پذیرش و پیشنهاد نیما در مورد شکستن طولی مصراع ها شعر سروده است. و از این زاویه، شعر او در نحله‌ی شعر نیمایی جا می گیرد. یکی از دستاوردهای نیما در این راستا، طولانی کردن مصراع، بیش از حد متعارف و سنتی آن است. ولی این طولانی تر کردن در نزد نیما تنها در مورد بحور متفق الارکان، بحوری که در آنها رکن ها تکرار می شوند، صورت می گیرد. ولی در بحور مختلف الارکان، بحوری که از رکن های مختلف تشکیل شده، مصراع ها اگر چه شکسته می شوند، ولی طولانی تر از حد معمول به کار گرفته نمی شوند. ولی فروغ از این محدودیت شعر نیمایی نیز فرا می رود و در پاره ای از شعرهای خود مانند شعر "ایمان بیابوریم به آغاز فصل سرد"، اوزان مختلف الارکان یا مرکب را طولانی تر از حد معمول آن به کار می گیرد. و از آن جا که معمولاً این بحور، به خاطر نرمش موسیقایی آنها، به نثر یا گفتار پهلوی می زنند، در شعر فروغ، به خاطر طولانی تر شدن یا گسترش آنها، باز هم بیشتر به بیان نثر یا گفتار نزدیک می شود، گفتاری که دارای موزونیت آرام یا گفتاری است. به همین خاطر رضا براهنی این حالت را "هارمونی گفتار" می نامد، که اصطلاح بجایی است. بدین گونه است که فروغ، شور رهایی را در سمت ساخت شعر می کشاند و در سوی رهایی یا آزادی بیشتر در جهت رسیدن به بافت و موسیقی طبیعی کلام پیش می رود؛ یعنی گسترش مصراع، گسترش رهایی است برای بیان طبیعی و آسوده تر درون. من مطمئنم که اگر فروغ جوان مرگ نمی شد، این آزادی ساختاری در شعرش نمود بیشتری می یافت و به عرصه های گسترده تری گام می گذاشت؛ زیرا او شاعری نبود که بند کهنه را بگسلد تا به بند تازه ای تن بدهد. شکل دیگر رهایی فروغ در زبان یا رسیدن به ساخت طبیعی زبان، به چگونگی بیان او در شعر مربوط می شود. در این راستا، فروغ می کوشد بیان شعرش را به بیان نثر یا محاوره نزدیک کند؛ یعنی به نوعی به ساخت طبیعی زبان دست یابد، که نشانگر گریز او از اقتدار زبان رسمی و جمودیت ادبی است. البته نیما که خود از زبان رسمی و جامد می گریخت، در پی زبان زنده ای، فراتر از زبان عامیانه بود که خود آن را "حال طبیعی بیان" و "همسایگی با نثر" می نامید. اما نیما نتوانست کاملاً به آن چه که می اندیشید دست یابد. از آن جا که در کتاب "نگاهی به شعر نیما" مفصل به این مبحث پرداخته ایم، از تکرار دلایل چنین خواست و عدم دستیابی به آن، خودداری می کنم. اما فروغ نخستین شاعر شعر نیمایی است که پیشنهاد نیما را به درستی اجرا کرد و توانست به نوعی تناسب یا توازن میان زبان روزمره یا گفتار و زبان آوری رهایی یابد و به حیات طبیعی خود باز رسد. چنین توازنی یا تناسب میان سادگی بیان و ژرفش تخیل و معنا همراه است؛ یعنی سادگی بیان در شعر به هیچ وجه با خلای تصویر و بیان ساده مفاهیم همراه نیست؛ همان چیزی که بعضی به اشتباه از سادگی بیان فروغ به سادگی یا ساده انگاری تصویر و معنا می رسند و کاریکاتوری از شعر فروغ را به نمایش می گذارند. برای همین است که تقلید از شعر فروغ تقریباً ناممکن است. در هر حال، گرایش فروغ در سوی شعری با بیان ساده، از همان شور او برای فراروی از قراردادهای گریز از اقتدار زبان فاخر ادبی و نزدیک شدن به طبیعت زبان، سرچشمه می گیرد.

سال نو، چالشهای کهنه

الف: جنگ خودخواسته یا ناخواسته؟
افغانستان را اگر جغرافیای جنگ نمیتوان گفت اما به یقین میتوان آنرا یکی از مراکز خشونت و جنگ دانست. جنگ و خشونت گویی با باشندگان این سرزمین عجین شده است.
نبردها یا خودخواسته است یا ناخواسته. افغانستانی‌ها هم خودخواسته جنگیده اند و هم ناخواسته. اما جنگ ناخواسته و جبری، جنگ غالب در افغانستان بوده و در بسیاری از موردها، شهروندان افغانستانی در حالیکه نمیخواستند بجنگند، وادار شده اند که بجنگند. آنانیکه پشت پرده این جنگ را مدیریت و کارگردانی میکرده اند، افغانستانی‌ها را همچون مهره‌ی شطرنج به بازی گرفته اند. این شهروندان هم بجای درک عمیق جنگ‌های نیابتی، جنگ دیگران را جنگ خود خوانده اند و ناآگاهانه وارد آن شده و در نتیجه خود و کشور را به بربادی داده اند. جنگ کنونی هم با آنکه جنگ افغانستانی‌ها نیست، اما جبراً وادار به شرکت در آن شده اند. این جنگ از سالها بدینسو در جغرافیای افغانستان جریان دارد،

را دارد و نهادهایی هم که بیشتر در فساد آلوده اند، دادگاه‌های کشور اند؛ نهادهایی که باید عدالت را در جامعه عملی کنند. افزایش فساد در دادگاه‌های کشور، مردم را مجبور کرده که برای حل دعوایشان به دادگاه‌های صحرایی طالبان مراجعه کنند؛ دادگاه‌هایی که متهم با اندک دلیل و مدرکی یا تیرباران میشود و یا هم مجبور به پرداخت جریمه‌های سنگین پولی.
حکومت‌داری ضعیف و فساد در کنار عوامل دیگر، بحران اعتماد میان دولت و مردم را بوجود آورده است. زیرا ناتوانی دولت افغانستان در فراهم آوری زمینه‌های بهبود زندگی مردم سبب شده است تا بدبینی آنان نسبت به حکومت و سران دولتی افزایش یابد.
د: تولید و قاچاق مواد مخدر
افزون بر ناامنی، فساد، فقر و بیکاری، تولید و قاچاق مواد مخدر هم در افغانستان همه ساله رو به افزایش است؛ پدیده‌ی دیگری که در بدنامی کشور ما در سطح جهان نقش زیادی بازی کرده است.
در حالیکه میلیونها دالر به هدف مبارزه با مواد مخدر هزینه شده، کشت خشخاش در سال

نبردها یا خودخواسته است یا ناخواسته. افغانستانی‌ها هم خودخواسته جنگیده اند و هم ناخواسته. اما جنگ ناخواسته و جبری، جنگ غالب در افغانستان بوده و در بسیاری از موردها، شهروندان افغانستانی در حالیکه نمیخواستند بجنگند، وادار شده اند که بجنگند. آنانیکه پشت پرده این جنگ را مدیریت و کارگردانی میکرده اند، افغانستانی‌ها را همچون مهره‌ی شطرنج به بازی گرفته اند. این شهروندان هم بجای درک عمیق جنگ‌های نیابتی، جنگ دیگران را جنگ خود خوانده اند و ناآگاهانه وارد آن شده و در نتیجه خود و کشور را به بربادی داده اند.

اما افغانها در مقایسه با میزان ویرانی و بربادی‌یی که دیده‌اند، دستاوردهای عمده‌یی نداشته اند.
ب: فقر و بیکاری
نزدیک به ۳۶ درصد مردم افغانستان زیر خط فقر به سر می برند و نرخ بیکاری بیش از ۴۰ درصد است. این آمارها نشان میدهد که افغانستان از جمله‌ی فقیرترین کشورها در آسیای جنوبی است؛ میزان بیکاری هم نه تنها که کاهش نیافته بلکه رو به افزایش است و رشد اقتصادی‌یی هم که دولت از آن سخن میزند، تنها به ثروتمندشدن یک اقلیت محدود انجامیده و کمک زیادی به کاهش فقر و بیکاری نکرده است.
افزایش فقر و بیکاری با گسترش ناامنی و جنگ رابطه‌ی مستقیم دارد و از دلایل اصلی نارضایتی مردم از دولت است که دشمنان افغانستان از آن بهره‌برداری میکنند. یکی از منابع کلان سربازگیری تروریستان، جوانان بیکاری است که به دلیل نداشتن فرصت‌های شغلی سرخورده شده اند و در نهایت سر از جبهه‌های جنگ علیه دولت افغانستان بیرون کشیده اند.
ج: فساد و حکومت‌داری ضعیف
افغانستان یکی از فاسدترین دولت‌های دنیا

گذشته ۳۶ درصد افزایش یافت و افغانستان همچنان مقام نخست را در تولید مواد مخدر در جهان دارد. آمارها و ارقام در پیوند به مواد مخدر کشور به روشنی نشان میدهد که مبارزه با مواد مخدر شکست خورده است، آنهم به این دلیل ساده که تلاش صادقانه‌یی برای نابودی کشت خشخاش و قاچاق مواد مخدر نشده است. اگر نیم‌کاسه‌یی زیر کاسه‌ی "مبارزه با مواد مخدر" که با سروصدای زیادی تبلیغ میشود، نباشد، امروز کسی گواه افزایش روزافزون تولید و قاچاق مواد مخدر در افغانستان، آنهم زیر سایه‌ی نیروهای امریکایی و بریتانیایی نبود.
در کشت و قاچاق مواد مخدر افغانستان، افزون بر مافیای جهانی مواد مخدر، طالبان نیز دست بلندی دارند؛ زیرا این گروه سالانه بیش از سه میلیارد دالر از راه قاچاق مواد مخدر به دست می آورد که پول بسیار کلانی است.
با توجه به مسایل یادشده، به نظر نمی رسد که افغانستان در سال نو ۱۳۹۳، گواه معجزه‌ی صلح سراسری و پایدار، نابودی فساد، کاهش فقر و بیکاری و از میان رفتن کشت و قاچاق مواد مخدر باشد؛ چالشهایی که مانع رفتن افغانستان به سوی زندگی آبرومند و بهتر شده است.

برگی از تاریخ

روسها یک نوشداروی دروغین تقدیم میکنند

"مداخله‌ی فعال شوروی در منازعه‌ی پشتونستان وقتی آغازگردید که شهزاده داوود در سال ۱۹۵۳ صدراعظم شد. داوود که یک ناسیونالیست پشتون پرخاشگر بود، به حکم ضرورت نیز وادار میگردد که در جهت اتحاد و نوسازی افغانستان گام بردارد. برای تحقیق این اهداف او در صدد برآمد تا ناسیونالیسم پشتون را به حیث نیروی محرک بکار برد. در نتیجه او بزودی خود را عمیقاً در کشمکش با پاکستان یافت. این همان فرصتی بود که اتحاد جمهوری های شوروی از دیر زمانی انتظارش را می برد، و زیرکانه از ضعف افغانستان در برابر پاکستان بهره برداری میکرد. داوود نمیتوانست هیچگونه پشتیبانی ایالات متحده را خواه برای موضع پشتونستان خود و خواه برای درخواستهای خویش برای کمک نظامی تا موازنه با نیروی بزرگتر پاکستان برقرار شود، حاصل نماید. اتحاد جمهوری های شوروی هر دو را پیشکش نمود و داوود به دام افتاد. بی درنگ بعد از حادثه بیرق در سال ۱۹۵۵ و محاصره‌ی پاکستان که بدنبال آن آمد، اتحاد جمهوری های شوروی در مورد نقل هوایی میوه های فاسد شدنی، یکی از اقلام عمده صادرات افغانستان، پیشنهاد کمک کرد. همچنان اتحاد جمهوری های شوروی یک راه ترانزیتی را از طریق اتحاد شوروی به نرخیهای باربری بسیار مساعد پیشنهاد نمود. در ماه دسامبر ۱۹۵۵ بولگائین و خروشفچ از کابل دیدن نمودند و یک جعبه‌ی کمک اقتصادی صد میلیون دلاری را پیشکش کردند. همچنان زعمای شوروی از موضع افغانستان در قبال پشتونستان علناً پشتیبانی کردند. برعلاوه آنها بطور سری پیشنهاد نمودند که اردو و قوای هوایی افغان را بار دیگر کاملاً مجهز سازند. افغانها که مفتون و مسحور پشتونستان بودند، زهر را نوشدارو پنداشته آنرا غرض رفع مشکلات شان با پاکستان، به شتاب نوشیدند. این یک اشتباه مهلک بود که ناچار قدم به قدم منجر به تعرض نظامی شورویها بر افغانستان گردید و کمک نظامی شوروی معنای مشاوران شوروی و صاحب منصبان افغانی تعلیم یافته در اتحاد جمهوری های شوروی را میداد. شورویها توانستند که صاحب منصبان عمده‌ی نظامی افغان را تخریب کنند و در قوای مسلح افغانی سلولهای کمونیستی بیافرینند و کمک اقتصادی به پیمانهای وسیع، شورویها را قادر گردانید که نفوذ سیاسی در افغانستان حاصل و نموی حزب کوچک کمونیست افغانی را سرپرستی و تمویل نمایند. پروژه های امدادی شوروی یک زیربنای لوژستیک را از قبیل سرکها، پل ها، مخازن حبوبات و بطرول، شفاخانه ها و نانوایی ها که بعدتر برای کمک به تعرض شان بکار برده شد، بنا نهاد.

پشتیبانی شوروی از پشتونستان، روسها را قادر ساخت که نفوذ خود را در افغانستان بسط و گسترش دهند و مساعی امریکایی را در جهت حفظ موازنه‌ی لازم برای استقلال افغانستان بی اثر سازند. هر بحران مکرر در منازعه با پاکستان قبضه‌ی شوروی را بر افغانستان محکم تر میساخت. بدین ترتیب در ۱۹۵۵ و ۱۹۶۱ وقتی که پاکستان و افغانستان در آستانه‌ی جنگ قرار داشتند، شورویها فعالانه از جد و جهد برای فایق آمدن بر محاصره‌ی اقتصادی پاکستان و تقویت قوای مسلح افغانی پشتیبانی میکردند. هنگامیکه لحظه‌ی قاطع فرا رسید، شورویها اشخاص مفید در اختیار داشتند که لانه های کمونیست را در قوای مسلح افغانی فغال سازند؛ لانه هایی که در اپریل ۱۹۸۷ رژیم کودتا را روی کار آورد. در سال بعد شورویها که از حکومت دست نشانده‌ی کمونیستی در کابل ناراضی بودند، افغانستان را مورد تعرض قرار داده و یک حکومت دست نشانده‌ی دیگر را که بیشتر به مذاق شان برابر بود نصب کردند. بیش از اینکه شورویها یک سرباز را به آنسوی سرحد افغانی بفرستند، آنها زمینه را کاملاً آماده ساخته بودند و بالفعل کنترل محکم بر کشور داشتند. این منازعه‌ی پشتونستان بود که رشته‌ی گسیخته را بوجود آورد که شورویها توانستند آنرا کش کنند تا تار و پود بافت افغانستان را از هم بگسلند و ریشه ریشه نمایند. از آن زمان به اینطرف منازعه شکل جدید به خود گرفت. شورویها پشتیبانی خود را از موضع افغانی در طی سالهای اول بعد از تعرض ملایم تر ساختند. اما چون مقاومت سرسخت افغانی به یک جهاد تحول یافت، شورویها چنین نتیجه گرفتند که کلید مقاومت در پناگاه امن و کمکی نهفته بود که آنها در پاکستان دریافت میکردند. به منظور از بین بردن این ملجا، شورویها از طریق تشویق روحیه‌ی استقلال طلبی قبایل پشتون شروع به فتنه انگیزی در کمربند قبایلی نمودند. از لحاظ تاریخی قبایل سرحدی مردمان بیطرف ماهری بوده اند که میدانند چگونه با توازن قوا توافق کنند. آنان از تمام جوانب پول میگیرند اما دیرگاهی فروخته شده باقی نمی مانند. احزاب چپگرایی رادیکال پاکستان مانند حزب دیموکراتیک ملی (ان. دی. پی) خان عبدالولی خان در صوبه سرحد، شمال غرب و حزب ملی پاکستان (پی. ان. پی) که در راس آن غوث بخش بیزنجو قرار داشته و پایگاه آن در بلوچستان میباشد، از حکومت کمونیست در افغانستان طرفداری و با سیاست رئیس جمهور ضیالاحق در اباورزیدن از شناسایی یا مذاکره با کابل مخالفت میکردند. در جولای ۱۹۸۶ هنگامیکه رژیم ضیا به یک دوره‌ی انتقالی به حکومت ملکی به شمول انتخابات آزاد در نهایت امر مبادرت ورزید، بعضی از احزاب چپ گرا ائتلافی تشکیل دادند که هدف آن برطرف نمودن ضیا بود. ولی خان و بیزنجو و برخی دیگر از سیاستمداران چپ گرا را عقیده براین بود که ضیا قهر و غضب شورویها را بر پاکستان فرود میاورد. آنان اظهار میداشتند که در صورت یک مواجهه‌ی نظامی مستقیم با اتحاد جمهوری های شوروی، ایالات متحده برای نجات پاکستان نخواهد آمد. حملات ماورای سرحد که به سرپرستی شورویها از جانب افغانستان صورت میگرفت و موج دهشت افگنی که سرتاسر صوبه سرحد شمال غرب را فراگرفته بود، نظرات این زعمای چپ گرا را تقویت میکرد. بعد دیگری از مظهر کنونی پشتونستان همانا حضور میلیونها پناه گزین افغان در پاکستان است که بیشتر آنها پشتون میباشدند. از یک لحاظ آنان فعلاً پشتونستان خودشانرا ساخته اند، اگر آنها به سبب ماینهای زمینی و یا دلایل دیگر بزودی قادر بر بازگشت به وطن نباشند، شاید شروع به سهمگیری مستقیم در سیاست پاکستان نمایند و به آسانی بتوانند یک معضله‌ی فلسطینی دیگری شده، پاکستان را احتمالاً به یک لبنان دیگر مبدل سازند. بنابراین، زهر پشتونستان هنوز هم به شکل نوینی تهیه میگردد. این نه تنها آخرین پارچه های استقلال و آزادی افغان ها را تهدید میکند، بلکه این تهدید را هم در بر دارد که به داخل پاکستان سرازیر کند و آن کشور را نیز تخریب نماید."

برگرفته از کتاب "کشور شاهی افغانستان و ایالات متحده"، تالیف لیون

پاولادا و لیلیا پاولادا، مترجم پوهاند غلام صغدر پنجشیری.

بازی مرگبار...

تأثیرپذیرتر از مردان اند و زودبایور، این نیرنگ تندروان دینی نیز کارساز افتاده و از پیش‌بینی چند سال آینده میگذریم، همین حالا کندز چند هزار دختر تندرو و افراطی دارد که اگر سرویس خدمات اسلامی "اشرف المدارس" همچنان فعال بماند، از دل دختران خیمه‌پوش، خیل بزرگ انتحاری و استشهاده‌ی بیرون خواهد آمد که آن روزگار نه وزارت معارف می‌تواند جلودارش باشد و نه هم نهادهای امنیتی کشور.

بنیادگرایی اسلامی کنونی در کشور دیگر آن بنیادگرایی دوران امارت اسلامی طالبان نیست، بلکه از شکست‌هایش تجربه‌های زیادی آموخته و پخته‌تر شده است. تندروان دینی حالا از هر ابزار نفوذ در صف دشمنانشان بهره می برند و از هر گونه اهرم فشار برای به زانودآوردن جبهه‌ی مقابل خود کار می گیرند.

سلفی‌گری، بیماری خطرناک

سلفیزم، گرایش غالب در میان تندروان اسلامی است که با تمسک به قرآن و سنت، تلاش دارد خلافت اسلامی را احیا کند. به باور رهبران سلفی، دلیل اصلی عقب‌ماندگی کشورهای اسلامی این است که آنها از اصول و موازین اسلامی دور شده اند و در نتیجه به دست نشاندگان غرب مبدل گردیده اند. از این نظر، تنها راه برگشت مسلمانان به

بررسی شتاب زده از...

حکومت محمد داوود، حمایت پاکستان را کسب کرده بودند از آن به بعد این جریان هر روز بیشتر از پیش از آن سوی مرزها تحت مدیریت استخبارات آن کشور قرار گرفته است.

دگروال محمد یوسف، نویسنده‌ی تلک خرس که ریاست شعبه‌ی افغانی را در آی. اس. آی در جریان دهه‌ی ۱۹۸۰ به عهده داشت، در اثر تحلیلی و تشریحی اش این روند را به وضاحت تمام توضیح داده است. موصوف می نویسد: "من به حیث رئیس شعبه‌ی افغانی در آی. اس. آی نه تنها مسوولیت آموزش و تسلیح مجاهدین را به عهده داشتیم، بلکه عملیات ایشانرا در داخل افغانستان نیز پی ریزی مینمودم... هدف من این بود تا افغانستان را به حیث ویتنام شوروی ها در آورم... افغانستان را باید آهسته آهسته به آتش کشانید... ما در طی سال ۱۹۸۳ تقریباً ۱۰۰۰۰ تن اسلحه و مهمات را تسلیم شدیم، در حالیکه این مقدار در سال ۱۹۸۷ به ۶۵۰۰۰ تن رسید... قسمت عمده و بیشتر این اسلحه از چین، مصر و بعد ها از اسرائیل سرازیر میشد."

دگروال مذکور با تحقیر رهبران جهادی و تشبیه آنان به حیوانات علف خوار از ابزاری که در دست دارد بدینگونه یاد می نماید: "مههذا در یک دست علف بخاطر پیشکش داشتیم و در دست دیگر چوب دنده بخاطر راندن، یعنی دریغ داشتن از اسلحه را دارا بودم... ما به غرض طرح اهداف خویش مصروف کاری بودیم که بر مبنای آن فیصدی اسلحه برای هر تنظیم را تعیین مینمودیم... محک و یا معیاریکه بر وفق آن ما این فیصدی واقعینانه را تلوین میکردیم، کاملاً وابسته به شایستگی آنان در جنگ بود... بنای فیصدی تخصیص عمده‌یی که در سال ۱۹۸۷ به احزاب داده میشد از این قرار بود: حکمتیار ۱۸– ۲۰ فیصد، ربانی ۱۸–۱۹ فیصد، سیاف ۱۷– ۱۸ فیصد، خالص ۱۳– ۱۵ فیصد، نبی ۱۳– ۱۵ فیصد، گیلانی ۱۰– ۱۱ و مجددی ۳– ۵ فیصد... در سال ۱۹۸۴ به تعداد بیست هزار مجاهدین از پروگرام آموزشی ما مستفید شدند. ما در سال ۱۹۸۵ به تعداد ۱۷۷۰۰ و در سال ۱۹۸۶ به تعداد ۱۹۴۰۰ نفر را آموزش نظامی داده ایم... تا ۱۹۸۷ یعنی در مدت زمان چهار سال دست کم ۸۰۰۰۰ مجاهدین در پاکستان تربیت نظامی دیده اند، در حالیکه تعداد بیشتر از این در خود افغانستان تحت چنین آموزش قرار گرفته اند." وی هدف نهایی اداره اش را عریان ساخته و یادآور میشود که جنرال ضیا امری را صادر کرده بود که مطابق آن "کابل باید مشتعل و تباه می گردید"

فصل اول آن اثر از گفته‌ی رییس‌جمهور پاکستان ضیالحق به جنرال اختر عبدالرحمان، رئیس

شکوه و جلال گذشته، عمل کردن بی کم و کاست به اصول و ارزش‌هایی است که پیامبر اسلام و صحابه‌های وی با اتکا به آنها، دولت اسلامی را برپا کردند؛ دولتی که مرز نمی شناخت و در صدد اسلامیزه‌کردن جهان بود. حالا سلفی‌ها هم میخواهند حکومت جهانی اسلامی را برقرار کنند و برای رسیدن به همین هدف، از هر ابزاری بهره می برند.

سیاسی‌سازی دین یکی از تفاوت های اسلام سلفی با اسلام میانه‌رو است که در افغانستان بیشترین پیرو را دارد. سفل‌ها تلاش میکنند تا از این راه در سیاست حضور فعال داشته باشند. زیرا میدانند که بدون ابزار سیاسی– نظامی نمیتوانند به هدف برقراری دوباره‌ی "امارت اسلامی" و زنده‌کردن دوران "خلفای راشدین" برسند. سلفی‌ها به شدت با سیکولاریزم که دین را از سیاست جدا میکند، مخالف اند و آنرا یکی از دشمنان اصلی خود میدانند. اما مشکل تنها به اینجا فشرده نمی شود؛ سلفی ها نه تنها با "کفار" سر سازگاری ندارند، بلکه با پیروان مذهب شیعه و سایر گروه‌های اسلامی میانه‌رو و معتدل که در تلاش برابرسازی دین اسلام با مدرنیته‌ی سرمایه-داری و آشتی‌دادن آن با ارزشهای فرهنگی امروزی اند، از در خشونت هار پیش می آیند. دامن‌زدن به فرقه‌گرایی در میان مسلمانان و تکفیر پیروان مذهب شیعه، از ویژگی‌های دیگر سلفی‌ها است.

آتشی که امروز کشورهای اسلامی را در خود بلعیده و به استخبارات نظامی آی. اس. آی آغاز میگردد. ضیا آن وطن پرست اسلام گرا که خواب خلافت شرقی را می دید و از جنگ مردم افغانستان علیه تهاجم اتحاد شوروی استفاده‌ی ابزاری میکرد، به ریاست آن اداره دستور داده بود که "افغانستان را آهسته آهسته به آتش بکشید!"

بزودی برای رهبری و مدیریت اسلام گرایان افغانی بر ضد شوروی وقت، اداره‌ی آی. اس. آی با سی. آی. آی به تفاهم رسیده و به تقسیم کار پرداختند. دگروال می نویسد: "شعبه‌ی افغانی که در تحت اداره من بود نمیتوانست به تنهایی از عهده تمام جوانب کمک رسانی به جنگ برآید. ازینرو جنرال اختر یک بخش دیگری را تحت سرپرستی یک دگرمن بوجود آورد که مسوول رساندن البسه و مواد ارتزاقی مانند برنج، حبوبات و آرد به مجاهدین بود. این مواد و اجناس به پیمانه‌ی وسیع در سرتاسر پاکستان به پول آی. اس. آی خریداری و بعداً به چریکها توزیع میگردد."

اگر در ایران بنابه میانجی گری آیت الله خامنه‌یی،

گونگون

گونه‌یی زمینه‌ساز دخالت کشورهای غربی شده است، همین فرقه‌گرایی‌های خونین و فاجعه بار است که سلفی‌ها در یک جبهه‌ی آن حضور قوی و گسترده دارند. بخشی از کاری که "حزب التحریر"، "جمعیت اصلاح" و "اشرف المدارس" (سلفیست‌ها) در حال انجام آن در افغانستان هستند، زمینه‌سازی ایدئولوژیک–فرهنگی برای یک درگیری گرم و مرگبار مذهبی است که تا کنون در کشور ما صورت نگرفته است.

دامن‌زنی به فرقه‌گرایی و تبعیض مذهبی و تبلیغ و ترویج تندروی در میان دانشجویان از همین حالا، آینده‌ی بدی را پیش‌بینی میکند.

از گفته‌های مولوی عبدالخالق، رئیس "اشرف‌المدارس" در گفتگو با خبرنگار بی. بی. سی میتوان به خوبی پی برد که در ته ذهن او چه برنامه‌های خطرناک برای عملی شدن انتظار میکشند. وی در این گفتگو یکی از دلایل راه‌اندازی "اشرف المدارس" را به اوج رساندن غیرت و شهامت زنان افغانستان میداند؛ شهامتی که زنان در آغاز پیدایش اسلام داشتند: "در ابتدای اسلام دختران مسلمان فعالیت‌های دینی بسیار می‌کردند، حتا در بعضی غزوات (جنگ‌های پیامبر اسلام) اشتراک می‌کردند. از این فعالیت‌ها، ما مسلمانان عقب مانده بودیم. این انگیزه باعث شد که ما خواستیم در بخش آموزش‌های دینی همکاری کنیم تا زنان و دختران مسلمان افغانستان دوباره به اوج غیرت و شهامت (تکیه از من است– آمونبایی)

و بعد می افزاید: "دوایرهای اطاق کار من بنا به لطف سی. آی. ای و اقمار جاسوسی امریکا با نقشه های دقیق و بزرگ افغانستان مزین شده بود، این نقشه ها موقعیت تشکیلات و واحدهای مختلف زمینی و هوایی قطعات متعدد شوروی و افغانی را در برداشت. نخستین اقدام من جهت پلان کردن حملات بر دشمن عبارت از درک موقعیت آن بود." وی از سفرهای پیدا و پنهان مقامات امریکایی تا اعماق خاک افغانستان خبر داده می نگارد: "ویلسن حسب الوظیفه عودت نمود و از پایگاه مجاهدین در "ژوره" پنج کیلومتری داخل افغانستان بدانسوی میرانشاه دیدار به عمل آورد. در آنجا وی بسیار خرسند شد، مانند مجاهدین ملیس گردید، در حالیکه قطار و زمه مرمی ها را بر روی سینه محکم بسته بود، عکسهایی گرفته میشد. وی در اثنایی که تحت تاثیر شلیک های خشم آلود مجاهدین بخاطر ترغیب دشمن درآمد، بی نهایت متهیج و سراسیمه گشت، علی الرغم اینکه مرمی ها در فاصله دورتر از ۲۰ متر بر زمین اصابت مینمود. چون ما با خود راکتهای

دگروال یوسف با تحقیر رهبران جهادی و تشبیه آنان به حیوانات علف خوار از ابزاری که در دست دارد بدینگونه یاد می نماید: "مههذا در یک دست علف بخاطر پیشکش داشتیم و در دست دیگر چوب دنده بخاطر راندن، یعنی دریغ داشتن از اسلحه را دارا بودم... ما به غرض طرح اهداف خویش مصروف کاری بودیم که بر مبنای آن فیصدی اسلحه برای هر تنظیم را تعیین مینمودیم... محک و یا معیاریکه بر وفق آن ما این فیصدی واقعینانه را تدوین میکردیم، کاملاً وابسته به شایستگی آنان در جنگ بود... بنای فیصدی تخصیص عمده‌یی که در سال ۱۹۸۷ به احزاب داده میشد از این قرار بود: حکمتیار ۱۸– ۲۰ فیصد، ربانی ۱۸–۱۹ فیصد، سیاف ۱۷– ۱۸ فیصد، خالص ۱۳– ۱۵ فیصد، نبی ۱۳– ۱۵ فیصد، گیلانی ۱۰– ۱۱ و مجددی ۳– ۵ فیصد... در سال ۱۹۸۴ به تعداد بیست هزار مجاهدین از پروگرام آموزشی ما مستفید شدند."

سنتگر داشتیم و میکوشیدیم که هلیکوپتری بدین ساحه آمده تا مجاهدین مهارت خویش را نشان دهند، به مجرد اینکه یک راکت بچشم خورد ویلسن بسیار خرسند گردید." وی در ادامه، غرض نهایی امریکایی ها را بدینگونه یادآوری می نماید: "من اینرا به خاطری فاش ساختم که ویلسن رویه‌ی عده زیاد مامورین عالیرتبه امریکایی را بدین خلاصه میکنند، از قرار اینکه من بچشم سر دیده ام افغانستان باید مبدل به یک ویتنام شوروی گردد. شورویها بخاطر جنگیدن و کشتن امریکایها ویتکنیگها را تسلیح مینمود، ازینرو امریکا نیز اکنون باید چنین نموده و شورویها را بواسطه مجاهدین نیست و نابود سازد. این نظر همچنان در بین افسران سی. آی. ای بخصوص رئیس آن ویلیام کیسی به خوبی متداول بود."

از نوشته های موصوف استنباط می گردد که مجاهدین به گونه‌ی ابزاری بوده که "آی. اس. آی" و "سی. آی. ای" برای دسترسی به اهداف استراتژیک شان از آن

خود برسند". (دختران سیاه‌پوش با افکار تندروانه در شمال افغانستان، بی بی سی)

در مورد غیرت و شهامت زنان کسی بحثی ندارد، اما اینجا "غیرت و شهامت" با شرکت در غزه‌های پیامبر اسلام پیوند مضمونی دارد و از روی آن میتوان به معنای اصلی "غیرت" مورد نظر این آخوند رسید.

خوب حالا که غزه‌های پیامبر اسلام نیست، زنان زیر دست مولوی عبدالخالق چه باید کنند؟

اگر غزه‌های پیامبر اسلام نیست، جنگ علیه "کفار"، یهود و نصارا که هنوز ادامه دارد، آنهم در افغانستان. سلفی‌ها به عنوان مبلغان مذهبی طالبان، افغانستان را دارالحرب میدانند و جنگ این گروه با دولت افغانستان را به این دلیل توجیه اسلامی میکنند که "کفار" این سرزمین را اشغال کرده اند و نظام سیاسی وابسته به آنها هم اسلامی نیست. پس یک راه وجود دارد و آن اینکه، خیمه‌پوشان "اشرف المدارس" در جهاد طالبان علیه دولت افغانستان سهم بگیرند. این سهم‌گیری از دو راه بیشتر موثر است: زنان "اشرف المدارس" میتوانند با پوشیدن جلیقه‌ی انتحاری به باور خودشان عملیات استشهادهی کنند و تکت یک‌طرفه‌ی بهشت بگیرند و در نهایت طعمه‌ی جنسی مردان شوند؛ و یا هم با پیروی از فتوای "جهاد النکاح" سلفی‌های عرب، با رفتن به جبهات جنگ طالبان علیه دولت، برده‌ی شهوت مردان طالب شوند.

معنای اصلی به اوج رسیدن غیرت و شهامت زنان در نزد مسوول "اشرف المدارس" اینست.

ادامه دارد

بهره می گرفتند.

مدیریت دو نیروی متخاصم (دولت کابل و تنظیم های هفتگانه) که از مسکو و واشنگتن صورت می گرفت، متحد عمده و ابزار عملیاتی آن ها آگسا، کام، خاد و یا آی. اس. آی بود. موصوف در زمینه می نگارد: "من در ضمن هفته های اول با جنرال اختر در مورد یک مشی تمام عیار جنگ به مذاکره می پرداختیم. به نظر وی سال ۱۹۸۴ باید سالی میبود که در خلال آن شورویها بطورکلی وضعیت دفاعی را اختیار نموده و بدین ترتیب بر محافظت مراکز سیاسی مهم، خطوط ارتباطی و تاسیسات کلیدی مانند میدانهای هوایی، بندها، مراکز صنعتی و تاسیسات برق آبی باید تاکید میوزید."

او که در جلسات محرمانه با رئیس سی. آی. ای به شکل مستقیم شرکت می کرد، در یک جمعبندی جامع نگاه امریکایی ها را از زبان ویلیام کیسی می نگارد: "او با کمونیزم کینه و دشمنی داشت، در واقع وی نیز مانند عده‌ی کثیری از افسران سی. آی. ای بر آن بود تا انتقام شکست امریکا در ویتنام را در افغانستان بکشد. به نظر وی، شورویها باید خون خویش را درینجا در تلافی پشتیبانی شان از کمونیست های ویتنام شمالی بریزند. خون حرامی ها باید ریخته شود."

دگروال یوسف در مورد روابط دوستانه‌ی سی.آی. ای و آی. اس. آی و نقطه نظرات مشترک شان در مورد مبارزه علیه رژیم کابل می نویسد: "بدین ارتباط ما همیشه مرهون سی. آی. ای و از طریق آن مدیون پشتیبانان خویش یعنی حکومتین ایالات متحده و عربستان سعودی بوده ایم." و یا در جای دیگر آورده است که "مهمترین کار سی. آی. ای خرج کردن پول بود. تمام اینها پولی بود که در پاکستان و یا افغانستان خرج میشد. لیکن حجم اصلی سرمایه های سی. آی. ای و عربستان سعودی در خارج این دو کشور برای خریداری اسلحه و مهمات به مصرف میرسید."

رایزنی و تلاش سی.آی. ای و آی. اس.آی را از این

خاطره نگاری میتوان به خوبی پی برد: "تا سال ۱۹۸۴ اکثریت سلاحها و مهمات از چین خریداری میشد و آنها خویش را منحیت تهیه کننده‌ی بسیار ممتاز، قابل اعتماد مدیر و حتا اینکه آنرا به طور رایگان و یا به تخفیف تدارک می دید. لیکن سی.آی. ای در سال

۱۹۸۵ خریداری های عظیمی را از مصر شروع نمود.

رویداد و یا سلسله‌ی رویدادهای بعدی بروز نمود، تفنگ های۳.۳ و مهمات آن در هند و پاکستان موجود اند. در اواسط ۱۹۸۴ یک محموله‌ی عظیم به بندر کراچی مواصلت ورزید که شامل یکصد هزار میل تفنگ ۳.۳ بود. مادامیکه ما اعتراض نمودیم که ما این

تجهیزات را ضرورت نداشته و نیز جای انباشت آنرا در اختیار نداریم، سی.آی. ای گوشزد نمود که اینک

تخصیصه‌ی سال ۱۹۸۵ و قسمتی از سال جاری را

طور پیشکشی ارسال میداریم."

منبع: دگروال یوسف، تلک خرس، ترجمه‌ی داکتر نثار

احمد صمد، چاپ پشاور.

ادامه دارد



۹ مارچ ۲۰۱۴ میلادی

از اعلامیه‌های مرکز مطالعات صلح و توسعه:

برابری واقعی حقوق زن و مرد، با چند گردهمایی سمبولیک تامین نمی‌شود



هشت مارچ، روز جهانی زن امسال هم با برگزاری چند محفل در چند هتل مجلل و با سخنرانی‌های ظاهراً گیرا و جذاب در دفاع از حقوق زنان تمام شد.

به ویژه امسال که هشت مارچ معادف شد با اوج کارزارهای انتخاباتی نامزدان ریاست جمهوری، بازار وعده و وعیدهای نامزدان به زنان هم گرم بود؛ حتا نامزدانی که هیچ ارزشی به زن به عنوان یک انسان قایل نیستند و او را "عاجزه" و "ناقص‌العقل" میدانند، در کار وعده‌دهی‌های توخالی از نامزدانی که دموکرات و تکنوکرات نام گرفته‌اند، کم نی‌آوردند. در کنار اینها، مقامهای دولتی هم که با استفاده از فرصت در هر مناسبتی از دستاوردهای خود می‌گویند و می‌شنوند، همچنان از این پیشرفت و آن انکشاف در عرصه‌ی تامین حقوق زنان گفتند.

نامنی‌ها در کشور، دستاوردهای کوچک زنان در شماری از مناطق یا از میان رفته و یا هم با تهدید جدی روبرو شده است. از این نظر، هنوز زود است که مدعی شد، خشونت و تبعیض علیه زنان به سادگی دست از سر زنان افغان بردارد.

رهایی زنان از خشونت‌های خانوادگی و مشکلاتی که ناشی از خشونت علیه زنان میگردد، نیاز به تطبیق برنامه‌های درازمدت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دارد و با راه اندازی یک پروژه یا برنامه‌ی آموزشی نمیتوان به این همه خشونت‌های درازمدت تاریخی که در فرهنگ سنتی افغانستان ریشه دوانده است، نقطه پایان گذاشت. با آنهم راه اندازی و ایجاد برنامه‌های آموزشی در صورتیکه به گونه‌ی جدی پیگیری شوند، میتواند در کاهش خشونت علیه زنان کمک کرده و راه‌های اساسی‌تر مبارزه با خشونت علیه آنان را باز کند.

مرکز مطالعات صلح و توسعه به این باور است که مبارزه با نابسامانی‌های حقوقی زنان و یا تلاش آنان برای دستیابی به امتیازات عملی در جامعه‌ی افغانی، بدون برداشتن موانع بزرگ اجتماعی و اقتصادی ممکن نیست و با چند کار نمایشی و سمبولیک نمیتوان ناهنجاری‌های مزمن‌ها را برطرف کرد و استبداد حاکم بر زنان را از بین برد. تامین برابری حقوق زن و مرد، دست‌کم چند دهه تلاش و مبارزه‌ی خستگی‌ناپذیر می‌طلبد؛ کاری که در حال حاضر دغدغه‌ی اصلی دولتمردان افغانستان را نمی‌سازد.

هشت مارچ، روز جهانی زن امسال هم با برگزاری چند محفل در چند هتل مجلل و با سخنرانی‌های ظاهراً گیرا و جذاب در دفاع از حقوق زنان تمام شد. به ویژه امسال که هشت مارچ معادف شد با اوج کارزارهای انتخاباتی نامزدان ریاست جمهوری، بازار وعده و وعیدهای نامزدان به زنان هم گرم بود؛ حتا نامزدانی که هیچ ارزشی به زن به عنوان یک انسان قایل نیستند و او را "عاجزه" و "ناقص‌العقل" میدانند، در کار وعده‌دهی‌های توخالی از نامزدانی که دموکرات و تکنوکرات نام گرفته‌اند، کم نی‌آوردند. در کنار اینها، مقامهای دولتی هم که با استفاده از فرصت در هر مناسبتی از دستاوردهای خود می‌گویند و می‌شنوند، همچنان از این پیشرفت و آن انکشاف در عرصه‌ی تامین حقوق زنان گفتند. اما واقعیتی که هیچ کس نمیتواند از آن چشم پوشی کند، روند رو به افزایش خشونت علیه زنان و نقض حقوق آنان در کشور است؛ مساله‌ی که مقامهای دولتی کمتر به آن توجه میکنند. قتل فجیعانه‌ی زنان با تبر، بریده شدن گوش و بینی زنان، ازدواج‌های اجباری در سنین پایین، تجاوز جنسی، زندانی شدن زنان از سوی همسران شان و یا وابستگی همسر، از گونه‌های معمول خشونت علیه زنان است که همه روزه در هر گوشه و کنار کشور از زنان قربانی می‌گیرد.

زنان در افغانستان با آنکه پس از روی کار آمدن دولت رئیس‌جمهور کزری از برخی امتیازات و سهولت‌های قانونی برخوردار شدند، اما به دلیل سیستم نابرابر اقتصادی، دین‌زدگی جامعه‌ی افغانی، سطح نازل سواد مردم، رسم و آیین‌های بسته و کور قبیلوی و مردسالاری حاکم، پیشرفت‌های قانع‌کننده و پایدار نداشته‌اند و به ویژه با اوج‌گیری

فرق میان تجدد و تمدن چیست؟

رجب‌علی جلالی تهرانی

تجدد در فرهنگ لغت، به معنای نوشدن و تازه‌شدن و طرفدار امر تازه شدن آمده است. تجدد مصدر و از باب تفاعل است.

به انسان نوگرا متجدد می‌گویند. اما تمدن در فرهنگ لغت به معنای شهرنشینی شدن و خوی شهری‌گرییدن است. تمدن نیز مصدر و از باب تفاعل است. به انسان یا جامعه‌ی که از تمدن برخوردار باشد، متدین می‌گویند. بعد از این توضیح مختصر درباره‌ی معنای لغوی این دو کلمه‌ی مشهور باید به این پرسش که فرق میان تجدد و تمدن چیست؟

اینگونه پاسخ دهیم:

تجدد یعنی نوگرایی و تمدن یعنی شهرنشینی. اما در اصطلاح جامعه‌شناسان این دو واژه یک فرق اساسی و بنیادی دارد و آن فرق این است که انسان متجدد فقط نوگرا و مصرف‌پرست است. اما انسان متدین هم نوگرا است و هم از تفکر علمی و صنعتی برخوردار است. انسان متجدد فقط دوست دارد که از کالای نو و مد نو هر روز استفاده کند؛ اما خودش از تفکر علمی و صنعتی برخوردار نیست. او واقعاً آدم خوش ذوقی است؛ او قادر است در خریدن هر نوع ماشین و کالای متنوع فخر بفرشد. براساس این تعریف باید به این پرسش که آیا جامعه‌ی افغانستان

ابوریحان بیرونی و ... داشتیم. ابوعلی سینا در تمامی علوم زمان خویش تخصص داشت، بویژه در دو علم پزشکی و فلسفی واقعاً نابغه روزگار و اعصار بود. او کسی بود که با قدرت علم پزشکی مرده را از گور بیرون کرد و زنده ساخت ... در همان زمان که ملت ما در علم پزشکی و فلسفی آن همه پیشرفته بود، در فرانسه و انگلیس و ... علم پزشکی آنقدر عقب مانده بود که مردم به سراغ جادو و جنبل می‌رفتند و انسان جادوگر را بخاطر معالجه به بالین مریض‌شان می‌بردند!!

روشنفکران اروپایی بعد از رنسانس از قرآن و علوم پزشکی و فلسفی ما خوب استفاده کردند. آنها قرآن را به زبانهای مختلف ترجمه کردند و تسخیر شمس و قمر و تسلط انسان بر زمین و زمان و فرش و عرش را از قرآن الهام گرفتند و خوب ...